

انتخاب مجدد بوش و جمهوری اسلامی ایران

مصطفی زهرانی^۱

مقدمه و روش

در بررسی سیاست خارجی آمریکا نسبت به کشوری مانند جمهوری اسلامی ایران سطوح مختلف تحلیل و عوامل گوناگونی دخیل هستند. در این مقاله بیشترین تأکید بر سطح تحلیل مبتنی بر تصمیم‌گیری است. در داخل آمریکا نقش فردی، ارزش‌ها و ایدئولوژی، عملکرد احزاب و گروه‌های فشار یا لابی‌ها، نهادها و سازمان‌ها از جمله وزارت خارجه، سازمان سیا، پنتاگون و کنگره مورد توجه هستند. با این حال، در مقاطعی مثل انتخاب رئیس جمهور، با فرض ثابت بودن دیگر عوامل در داخل آمریکا، نقش فرد در شناخت سیاست خارجی مهم می‌شود. با این همه، عوامل بیرونی که خارج از کنترل مجموع هیأت حاکمه آمریکا است نیز در این فرایند تصمیم‌گیری تأثیرگذار است. در تحلیل رفتار دولت بوش نسبت به کشورمان هم باید این عوامل اثرگذار مورد توجه قرار گیرد. از این نظر، برداشت و

۱. دکتر مصطفی زهرانی مدیرکل دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی است.

تصورات تصمیم‌گیرندگان اصلی در واشنگتن نسبت به تحولات داخلی کشورمان عنصر مهمی به حساب می‌آید. بر همین اساس در بحث هسته‌ای که موضوع اصلی سیاست بوش در قبال ایران است نیز آنچه اهمیت دارد جمع‌بندی و تصورات مقامات و تصمیم‌گیرندگان واشنگتن است. به همین دلیل در این مقاله تلاش می‌شود این تصورات و جمع‌بندی آن‌گونه که آنها بیان می‌کنند توضیح داده شود. علاوه بر این، آمریکا در خاورمیانه و خلیج فارس و محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران شدیداً درگیر است. بنابراین، آنچه که در اطراف جمهوری اسلامی ایران می‌گذرد که ایالت متحده در آن حضور و نقش دارد نیز بر فرآیند تصمیم‌گیری کاخ سفید در مورد ایران اثرگذار است. ضمناً، باتوجه به این که سخن از تنها ابرقدرت موجود است، لذا در بحث رفتار خارجی این کشور در قبال کشورمان تحولات اساسی در سطح نظام جهانی هم باید مورد توجه قرار گیرد.

به هر حال، عامل اساسی در تصمیم‌گیری، تصویری است که تصمیم‌گیرندگان نسبت به واقعیت‌های یادشده دارند. بنابراین، وقتی به عنوان مثال شرایط داخلی ایران مبنای تصمیم‌سازی آمریکا است، لزوماً بحث واقعیت اوضاع و احوال داخل مبنا نیست؛ بلکه، برداشت و تصور اصلی نخبگان حاکم در واشنگتن از واقعیت است که مبنای تصمیم‌گیری آنها است. حال آن که این تصور ممکن است با واقعیت سازگار باشد و یا نباشد. از این رو، چون در اینجا سطح تحلیل، تصمیم‌گیری است که در آن فرد نقش اساسی دارد، بنابراین، برداشت فردی از واقعیت خارجی مؤثر است و نه خود واقعیت. از این جهت، در مقاله حاضر نقش افراد در دولت بوش و نگاه آنها به داخل جمهوری اسلامی ایران اهمیت پیدا می‌کند. در ضمن، از عوامل محیطی، عراق جدی‌ترین مشکل پیش‌روی جورج بوش است. لذا باتوجه به نفوذ جمهوری اسلامی ایران در این کشور، این عامل نیز نقش مهمی در رفتار بوش نسبت به کشورمان خواهد داشت.

باتوجه به این مقدمه روشی، در این مقاله ابتدا به صورتی گذرا مضمون انتخاب مجدد بوش و مشکلات وی در دور دوم مطرح می‌شود. آنگاه انتخاب مجدد بوش بر مبنای تاریخچه روابط دو کشور طی بیست و پنج سال اخیر به تحلیل کشیده می‌شود. تصور دولت بوش از تحولات داخلی ایران نیز اهمیت دارد که بدان پرداخته می‌شود. نگاه بوش نسبت به جمهوری اسلامی ایران بعد از یازده سپتامبر نیز در مرحله بعدی مطرح می‌شود. مذاکرات ایران و اروپا در زمینه هسته‌ای نیز مورد بحث قرار می‌گیرد و در نهایت راهکارهای دولت بوش در قبال ایران تحلیل می‌شود.

مضمون انتخاب مجدد بوش

انتخاب مجدد بوش به یک معنا یک انتخاب جهانی بود، زیرا، تقریباً اکثر کشورهای جهان منتظر نتیجه این انتخابات بودند.^(۱) رابرت نیپلت در این مورد می‌گوید: خیلی‌ها از جمله کشورهای اروپایی در اثر پیروزی بوش متعجب شدند، چون خود را برای پیروزی کری آماده کرده بودند. از این حیث اروپا از این که نتوانسته سیاست داخلی آمریکا را خوب پیش‌بینی کند سرخورده است^(۲) و به گفته کرت کمپل خود دموکرات‌ها در آمریکا نیز برای مدت‌ها در حالت بهت، ناباوری و سرخوردگی خواهند بود.^(۳)

نظر اجماعی این است که کسانی که به بوش رأی دادند در واقع محافظه‌کاران طرفدار ارزش‌ها در جامعه هستند و اصولاً این انتخابات، ارزش‌ها نام گرفته است.^۱ بر این:

۱. از جمله شاخص‌های این تحلیل این است که در ۱۱ ایالت مخالفان ازدواج همجنس‌گراها به بوش رأی دادند. گروه‌های طرفدار حقوق همجنس‌بازان مرد در اورگان مبلغ ۳ میلیون دلار خرج کردند تا طرف مقابل را شکست دهند اما با ۵۷ درصد در مقابل ۴۳ درصد شکست خوردند. در میسوری نیز ۸۶ درصد از رأی‌دهندگان با اتحادیه‌های همجنس‌گرایان مرد مخالفت کردند. جمهوری خواهان در مجلس نمایندگان و سنا هم کرسی‌های بیشتری کسب کردند. مثلاً، در داکوتای جنوبی

اساس تفسیری که از انتخابات اخیر آمریکا می‌توان ارائه نمود این است که جامعه آمریکا به‌طور کلی به راست چرخش کرده است و معلوم نیست طی سال‌های آتی نیز دموکرات‌ها بتوانند بر مشکل خود فائق آیند. در این ارتباط گفته می‌شود که تنها در یک صورت ممکن است این مشکل رفع شود و آن وقتی است که دموکرات‌ها بتوانند نامزد مناسبی در سطح کارتر و بیل کلینتون از جنوب معرفی نمایند. شمالی‌ها بیش از حد لیبرال هستند و در جامعه‌ای که رو به سنت آورده است کاری از پیش نمی‌برند. بنابراین، آنچه که باید اتفاق بیفتد تغییر نگرش در نیروهای چپ در جامعه سیاسی آمریکا است.

از نظر نتیجه آنچه که مهم است احساس حق به جانب بودن بوش و همراهان اوست.^(۴) پاول وزیر خارجه بوش در دوره اول ریاست جمهوری بوش در این مورد می‌گوید: برکناری دو مستبد، غیرهسته‌ای کردن لیبی، جلب توجه بین‌المللی نسبت به ایران و کره شمالی^(۵) از دستاوردهای سیاست خارجی بوش در دور اول است. دانیل پلتکا^۱ نیز می‌گوید خیلی‌ها در جریان مبارزات انتخاباتی بوش پیش‌بینی می‌کردند که در دور دوم ریاست جمهوری، برنامه سیاست خارجی بوش تغییر کند. پیش‌بینی‌ها این بود که بوش به دیدگاه واقع‌گرایانه حاکم در دوران پدرش بازگشت کرده و یا حتی یک تغییر تند در مورد ایران و عراق داشته باشد. اما

قوی‌ترین دموکرات شکست خورد. در کنتاکی نیز Jim Banning جمهوری‌خواه، به‌رغم آن که در حالت جنون بود برای سنا رأی آورد. در آلاسکا هم یک سناتور جمهوری‌خواه که در واقع توسط پدرش به این شغل منصوب شده بود برای بار دوم انتخاب شد. در لوئیزیانا هم برای اولین بار بعد از مدت‌ها سناتور جمهوری‌خواه انتخاب گردید. همچنین، بوش ۶۱ درصد از رأی مردان سفید را به خود اختصاص داد. او ۵۴ درصد رأی زنان سفیدپوست را هم به خود اختصاص داد. اینها بیانگر این است که آمریکا یک کشور محافظه‌کار است. این کشور جایی نیست که به‌طور معمول در آن یک دموکرات انتخاب شود.

۱. خانم دانیل پلتکا در مؤسسه آمریکن اینترپرایز در بخش مطالعات سیاسی و دفاعی می‌باشد. وی قبلاً به مدت ده سال در کمیسیون سیاست خارجی سنا در دوران سناتور جسی هلمز کار می‌کرده است دیدگاه وی نمونه‌ای از دیدگاه‌های نومحافظه‌کاران می‌باشد. وی در ضمن صحبتش به اختلاف نظر بین نومحافظه‌کاران اشاره کرده است.

بوش در مبارزات انتخاباتی بر ادامه سیاست‌های دور اول تأکید کرد.^(۶) چنی معاون بوش نیز ادعا نمود که این انتخابات به دولت بوش یک مأموریت داده است. بوش نیز خود می‌گوید: «دکترین من این بوده است که اگر به تروریست پناه دهید همانند تروریست‌ها با شما برخورد خواهد شد. طالبان یک مصداق بود. من این کار را برای حفظ کشورمان کرده‌ام و ادامه هم خواهم داد. اما، همان‌طوری که اکنون عمل می‌کنم، در آینده نیز به دیگران توضیح می‌دهم که چرا چنین اقداماتی را انجام می‌دهم. دموکراسی و آزادی را برای دیگران هم دنبال می‌کنم و این اعتقاد من است که اگر می‌خواهیم در آینده امن باشیم باید برای پیشبرد دموکراسی در خاورمیانه بزرگ تلاش کنیم».^(۷)

مشکلات اساسی بوش در دور دوم

مشکلات بوش در دور دوم را می‌توان در سطح خارج و داخل آن کشور دید. بیشتر مشکلات خارجی بوش با قدرت‌های بزرگ و در موضوعاتی همچون عراق است. در داخل نیز بزرگ‌ترین مشکل اقتصاد است. یک دید این است که چالش‌ها همان قبلی‌ها است. خانم پلتکا معاون مؤسسه آمریکن اینترپرایز چالش‌های پیش روی بوش در دور دوم را مقابله با تهدید تروریستی، ازجمله القاعده و بن‌لادن، برخورد با سلاح هسته‌ای کره شمالی و ایران، ایجاد دموکراسی در خاورمیانه، یافتن راه‌حل برای درگیری اعراب و اسرائیل، فهم تحولات روسیه و بهبود روابط با اتحادیه اروپا برشمرد.^(۸)

ریچارد هاس که تا دو سال قبل مسئول بخش طراحی سیاست خارجی در وزارت خارجه بود و اکنون رئیس شورای روابط خارجی این کشور است، در تشریح مشکلات بوش می‌گوید: «بوش در دور دوم ریاست جمهوری خود مسائل بسیار پیچیده‌تری از دور قبل را باید حل کند. اولین دلیل آن وضعیت واقعی جهان و مسائل عدیده‌ای مثل عراق تا کره شمالی

و ایدز (اچ.آی.وی) است که نیاز به راه‌حل فوری دارد. دوم، شرایط جاری ایالات متحده است. این کشور ضمن آن که بازیگر بلامنازع جهان است، با این حال مشکلات جدی هم دارد. از نظر نظامی مأموریت بسیار گسترده‌ای دارد. از حیث پولی دارای کسری بودجه است؛^۱ در داخل نیز دچار انشقاق و در خارج بی‌اعتبار است.^۲

۱. از نظر اقتصادی، وقتی بوش بر سر کار آمد مازاد بودجه در حد ۲۳۶ میلیارد دلار بود. اما اکنون دارای کسری ۴۰۰ میلیارد دلار در سال است. این به این معنا است که اگرچه رشد اقتصادی مناسب است، اما پایه‌های اصلی آن ضعیف است. اگر بودجه کاهش پیدا کند در زمینه‌هایی مثل مقابله با ایدز، دفاع، کمک‌های خارجی و امنیت در داخل مشکل‌آفرین خواهد شد. این مطلب را هم باید اضافه کرد که پیش‌بینی می‌شود کسری بودجه به ۶۰۰ میلیارد دلار در سال جاری برسد که معادل ۵/۵ درصد از کل تولید ناخالص داخلی است. این به معنای رشد بانک‌ها در آسیا و در نتیجه بالارفتن سود در آمریکا است. این کسری خود به خاطر دفاع و امنیت داخلی بالا رفته است. ضمناً، با وجود ۱۳۵ هزار نیرو در عراق و ۱۵ هزار نفر در افغانستان، یک جنگ تمام‌عیار حتی با یک قدرت متوسط هم امکان ندارد. آنچه که همه چیز را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد وابستگی آمریکا به انرژی است. آمریکا در حال حاضر روزانه ۱۲ میلیون بشکه نفت وارد می‌کند که این نیمی از مصرف این کشور است.

۲. در زمینه رابطه با قدرت‌های بزرگ، در چین مشکل تایوان وجود دارد. اگر تاپیه فشار بیشتری برای استقلال وارد کند، چین ممکن است وارد جنگ شود. اگر واشنگتن در این مورد در برابر چین پافشاری کند، احتمالاً با بزرگ‌ترین قدرت در حال ظهور رو در رو شده و حل مسأله کره شمالی مشکل می‌شود. در مقابل اگر جورج بوش به وظیفه خود عمل نکند این احساس به وجود می‌آید که چین به عنوان قدرت مطلقه منطقه جایگزین آمریکا شده است. مشکل روسیه هم هست. روسیه جنگ سنگینی در چچن را انجام می‌دهد که ممکن است بازنده هم باشد. الکل و ایدز هم مسأله جدی آن کشور است، ضمن آن که دموکراسی هم در حال عقب‌گرد است؛ زیرا، پوتین با استفاده از پول نفت و بهانه تروریسم در حال تحکیم قدرت خویش است. در همین حال، واشنگتن در زمینه نفت و همکاری درباره ایران به روسیه نیازمند است. مسأله آخر چیزی است که رامسفلد «شناخته ناشناخته شده» می‌نامد، که واضح‌ترین آن یک اقدام تروریستی در داخل آمریکا است که احتمالاً از حیث روانی، سیاسی و اقتصادی آمریکا را در هم خواهد ریخت. در خارج نیز ترورهایی محتمل است؛ مثلاً، اگر افغانستان بدون کربلای شود و یا مشرف ترور شود و یا در عراق علوی و کابینه‌اش با مشکل ترور روبه‌رو شوند. مرگ احتمالی کاسترو هم در پیش است.

آنچه بوش باید مورد تأکید قرار دهد پیروزی در عراق، تعامل با کره شمالی و ایران و پیشنهادات همه‌جانبه از قبیل امنیت سیاسی، زنده کردن روند صلح خاورمیانه و پیشگیری از بحران تایوان است. مثلاً، بوش باید بین چین و تایوان توازن ایجاد کند؛ یعنی، در واشنگتن باید به رهبران تایوان فشار وارد کند تا خیلی بر استقلال تأکید نکنند و از چین هم بخواهد تا اهداف خود را به صورت صلح‌جویانه دنبال نماید. قرارداد دوحه نیز باید

نکته مهم این است که در دور دوم بوش خاورمیانه محوری‌ترین موضوع سیاست خارجی خواهد بود. دنیس راس در این ارتباط می‌گوید: برای اولین بار خاورمیانه اساس سیاست خارجی آمریکا خواهد شد.^(۹) زیرا، تا قبل از این اروپا محور بوده است. خانم پلتکا هم می‌گوید: «خاورمیانه مسأله اصلی بوش در دور اول بود و در دور دوم هم همین روال ادامه خواهد داشت». بر همین اساس خانم ریس نیز به‌عنوان وزیر خارجه جدید در اولین جلسه حضور در کنگره بر این نکته تأکید کرد. او دموکراسی در خاورمیانه را اساس سیاست بوش در دور جدید قلمداد کرد. خود بوش نیز در سخنرانی معارفه خویش بر دموکراسی در خاورمیانه پافشاری نمود.

انتخاب بوش در سیاق تاریخ روابط دو کشور

در طی ۲۵ سال اخیر چند حادثه مهم می‌توانست در تغییر سیاست و اشتگتن نسبت به جمهوری اسلامی ایران تعیین‌کننده باشد. روی کارآمدن رونالد ریگان که در آن زمان محافظه‌کارترین رئیس جمهور آمریکا به‌شمار می‌رفت یکی از این تحولات است. روی کارآمدن ریگان در واقع نشان‌گر این بود که تحولات مهم بین‌المللی در سیاست داخلی آمریکا اثر تعیین‌کننده دارد. علت پیروزی ریگان، پیروزی انقلاب اسلامی ایران و اشغال افغانستان توسط شوروی سابق بود. فروپاشی شوروی هم عامل مهم دیگری است. این عامل از این حیث مؤثر بود که سیاست خارجی آمریکا را با یک بحران هویت روبرو نمود به‌طوری که سیاست‌گذاران کاخ سفید برای توجیه برنامه‌های امنیت ملی خود ناگزیر بودند به دشمنان دیگری فکر کنند. بحث‌هایی مثل پایان تاریخ، ظهور و افول تمدن‌ها، جنگ تمدن‌ها و

جلو رود و به دارفور هم کمک شود.

Richard Haas, *The World on his Desk*, *Economist*, Nov 4, 2004.

نقدهای آن همه نشانه‌هایی از این بحران به حساب می‌آید. در واقع، دکترین مهار دوجانبه‌ای که در دور اول ریاست جمهوری کلینتون علیه ایران و عراق وضع شد نیز نمادی از همین بحران و راهی برای خروج از آن بود. با این همه نمی‌توان گفت که این بحث‌ها و حتی دکترین مهار دوجانبه توانست به بحران هویت در سیاست خارجی آمریکا پایان دهد.

آن چه که به بحران هویت در سیاست خارجی آمریکا تاحدی پایان داد واقعه یازده سپتامبر بود. بعد از این واقعه بود که خانم کاندلیزا رایس مشاور امنیت ملی بوش اعلام کرد واشنگتن اکنون می‌داند تهدید اصلی کجا است و بر همین اساس می‌تواند استراتژی خود را تعیین کند. ویژگی بسیار مهم این واقعه در این بود که برای اولین بار بعد از استقلال آمریکا، واشنگتن مورد حمله خارجی قرار می‌گرفت. یازدهم سپتامبر در واقع یک امر غیرقابل تصور در اذهان آمریکایی‌ها را به عینیت تبدیل نمود. به همین دلیل این واقعه زیربنای فکری مردم و گروهی از نخبگان را به‌طور جدی دگرگون نمود. تا جایی که ریچارد فالک می‌گوید: «در اثر حمله تروریستی مزبور نوعی وطن‌پرستی قبیله‌گرا بر کاخ سفید حاکم شد که بنای عمل آن عقلانیت نیست».

جناح‌بندی داخلی آمریکا در مورد ایران

در برخورد با ایران جناح‌بندی داخلی آمریکا در دولت و در سطح نخبگان خارج از دولت وجود دارد. در دور قبل سه جناح در دولت بوش در مورد ایران دیده می‌شد. دسته اول دیک چنی و دونالد رامسفلد بودند که دیدگاهی تند نسبت به جمهوری اسلامی ایران داشته‌اند. نماینده اصلی نومحافظه‌کاران در دولت یعنی پل ولفویترز که معاون رامسفلد در وزارت دفاع بوده است نیز در همین گروه قرار می‌گیرد. ولفویترز را می‌توان مغز متفکر در مسائلی مثل خاورمیانه بزرگ و نظریه تغییر رژیم و پیشبرد دموکراسی و مهندسی اجتماعی

در منطقه به صورتی که در عراق در حال شکل‌گیری است به حساب آورد. جان بولتون معاون وزیر خارجه در امر خلع سلاح نیز به دلایل ویژگی‌های شغلی و ایدئولوژیک از تندترین افراد علیه جمهوری اسلامی ایران است.

در جناح متمایل به تعامل با جمهوری اسلامی ایران، کالین پاول وزیر امور خارجه، معاون وی ریچارد آرمیتاژ و عده‌ای در سازمان سیا قرار می‌گیرند. اما اولین کسی که بلافاصله بعد از انتخابات معلوم شد از کابینه کنار می‌رود پاول بود. وی به‌طور ضمنی در مصاحبه‌های علنی نیز این اختلاف را تأیید کرده است. به هر حال، تحلیل‌های زیادی برای این تغییر دیده می‌شود. مثلاً ابراشات^۱ مسؤول بخش اقتصاد سیاسی آمریکن اینترپرایز می‌گوید: «تغییر در وزارت خارجه برای تغییر رژیم در کره شمالی لازم بود».^(۱۰) در ضمن آرمیتاژ نیز قبلاً اعلام کرده بود که چنانچه پاول در کابینه نماند او هم از دولت کناره‌گیری خواهد کرد.^(۱۱) خانم رایس هم که در دور اول ریاست جمهوری بوش مشاور امنیت ملی بود جای پاول نشست. تجربه چهار سال گذشته نشان داد که خانم رایس تأثیر زیادی بر روی نظرات بوش داشته است تا جایی که به گفته کسانی مثل پاتریک کلاسون معاون مؤسسه واشنگتن در امور خاور نزدیک اگر در چهار سال گذشته کسی می‌خواست بداند نظر رئیس جمهور چه خواهد بود باید به سخنان خانم رایس گوش می‌کرد. خانم رایس بین دو جناح تندرو و گروه متمایل به کار با ایران قرار دارد. با این همه سمت قبلی او یک کار مشورتی بوده است. لذا سؤالی که هست این است که آیا او می‌تواند مدیریت دستگاه دیپلماسی را آن‌گونه که باید در اختیار بگیرد. پاسخ کسانی مثل کلاسون این است که خانم رایس در دانشگاه استنفورد مدیریت بسیار قوی اعمال کرده است و اکنون هم می‌تواند وزارت خارجه را متحول نماید. به هر حال تاکنون خانم رایس عمدتاً منعکس‌کننده نظرات رئیس جمهور بوده است.

1. Eberstadt

اهمیت این بحث از این نظر است که طبق نظر جمهوری خواهان سنتی مثل جعفری کمپ، طی چهار سال گذشته، کالین پاول وزارت خارجه را بر طبق سیاست خود تغییر ساختار داده است. بنابراین، چنانچه وزارت خارجه دوره پاول نگاهی مثبت نسبت به جمهوری اسلامی ایران داشته، در دوره خانم رایس نیز همین خط ادامه خواهد داشت. در بحث تغییر در وزارت خارجه یک نکته را نیز نباید فراموش کرد و آن این که آقای پاول طی چهار سال گذشته چندین بار تا مرز استعفا رفته بود و به طور طبیعی با انتخابات جدید غیبت وی از کابینه مجدد بوش امری عادی به نظر می‌رسد. پاول قبل از این فشار بسیار زیادی را از ناحیه تندروهای خارج از دولت نیز باید تحمل می‌کرد. یکی از کسانی که بی‌پروا علیه پاول موضع‌گیری می‌کرد گینگریج رئیس سابق مجلس نمایندگان آمریکا است. گینگریج معتقد بوده است که دستگاه دیپلماسی تحت مدیریت آقای پاول به هیچ عنوان نمی‌تواند مجری سیاست‌های پیشروانه رئیس جمهور باشد و باید یک خانه تکانی اساسی در آن رخ دهد.

یک الگوی قابل پیش‌بینی این است که خانم رایس همانند جیمز بیکر وزیر خارجه بوش پدر عمل کند؛ به این معنا که خود با تعدادی از افراد مورد اعتماد سیاست خارجی را اداره کنند. معنای این حرف این است که بدنه وزارت خارجه جدی گرفته نشود. اگر چنین شود، با فرض این که بدنه متمایل به کار با جمهوری اسلامی ایران است، شیوه اداره وزارت خارجه بر طبق سبک بیکر ممکن است مثبت نباشد. به هر حال، خانم رایس هم در وزارت خارجه نمی‌تواند نقش حساس قبلی را ایفا کند. در نتیجه مجموع چینی - رامسفلد در بحث‌های امنیت ملی و سیاست خارجی نقش تعیین‌کننده خواهند داشت. در ضمن، جانشین خانم رایس هم آقای استیو هدلی است که قبلاً معاون خانم رایس بوده است. اما گفته می‌شود که آقای هدلی صرفاً یک تکنوکرات است. بنابراین، حضور وی به عنوان مشاور امنیت ملی خیلی تعیین‌کننده نیست. نهادهای دیگری مثل سازمان سیا و اف. بی. آی نیز تغییر چندانی نخواهند کرد. ضمن

آن که در این دو نهاد طی دو سال اخیر موضع‌گیری خشن علیه ایران دیده نشده است. البته، رئیس قبلی اف. بی. آی به نام ریچارد فرای شدیداً علیه ایران بود. او نهایت تلاش را می‌کرد تا بمب‌گذاری در الخبر عربستان را به ایران نسبت دهد. فرای حتی اکنون هم که در سمت قبلی نیست از تلاش خود در این مورد دست برنداشته است.

نومحافظه کاران^۱ خارج از دولت هم در مورد ایران دچار دودستگی جدی هستند. بنا به یک نظر نبود اجماع در بین نومحافظه کاران تاحدودی ناشی از پیچیدگی ماهیت مسأله است. هیچ کس از جمله جان کری و یا شورای روابط خارجی نتوانسته است راه‌حلی در مورد ایران بدهد. تا آنجا که کنت پولاک مقام شورای امنیت ملی دوره کلیتون در کتاب خود به نام «معمای پارسی» می‌گوید موضوع ایران مسأله‌ای از «جهنم» است که هیچ راه‌حلی مناسبی ندارد.^(۱۲) فرضیه دیگر این است که اختلاف بین نومحافظه کاران در مورد ایران ناشی از شکاف عمیق در درون دکترین آنها است.^(۱۳) در این مورد می‌توان سازمان‌های مختلف نومحافظه کاران را مورد استناد قرار داد.

در مورد عراق مبنای کار نومحافظه کاران شفافیت بود. همین امر باعث شد بوش بتواند با لفاظی‌های خود جنگ را توجیه نماید که سازمان‌هایی مثل سازمان «دفاع از دموکراسی» به ریاست کلیفورد می در توجیه کردن جنگ نقش کلیدی داشتند. معما این است که با هر معیاری

۱. طی چهار سال گذشته هیچ واژه‌ای بیش از نومحافظه کاری مورد سوءاستفاده واقع نشده است و هیچ توافقی هم در مورد معنای آن نیست. ریشه‌های تاریخی این گروه به دهه ۱۹۶۰ و جدایی یهودیان چپ‌گرا از حزب دموکرات بازگشت می‌کند. اما در دو دهه اخیر، داستان این است که بعد از جنگ سرد عده‌ای از مقامات سابق در مؤسساتی مثل آمریکن اینترپرایز و مجله ویکلی استاندارد گرد هم آمدند و در مورد سیاست آمریکا بعد از پایان جنگ سرد مقاله نوشتند. نتیجه این کارها در چند مورد مشخص بود: سرنگونی رژیم در عراق؛ سیاستی سخت در برابر چین، مخالفت با نظام حقوقی بین‌المللی در حال شکل‌گیری و در رأس همه نمایش قدرت نظامی شدید. اینها نه تنها با نظر کلینتون بلکه با انزو پلوسی پت بوکنن و واقع‌گرایی اسکوکرافت مخالف بودند. خیلی از این افراد با افتخار خود را نومحافظه کار می‌نامیدند.

جمهوری اسلامی ایران در دکتترین جورج بوش قرار می‌گیرد؛ ولی در مورد ایران رئیس این سازمان می‌گوید: «من هیچ احساسی ندارم که بالاخره موضوع به کجا خواهد رفت... همه به دنبال شناخت آن هستند و موضوع بسیار پیچیده است.» (۱۴)

همان‌طوری که در مجله نیو رسپابلیک آمده است: «این چیزی است که از نومحافظه‌کاران انتظار نمی‌رفت.» (۱۵) از بعد از جنگ سرد در کلیه مسائل از جمله بوسنی، تمایز اصلی بین نومحافظه‌کاران و واقع‌گراها بوده است. اما در مورد ایران دعوا و خط‌کشی بین واقع‌گراها و نومحافظه‌کاران نیست. در مورد ایران خود نومحافظه‌کاران به یک اجماع نمی‌رسند. سرمقالات مجله ویکلی استاندارد که مهم‌ترین ارگان نومحافظه‌کاران است بیان‌گر این انشقاق است. مؤسساتی که توانستند عراق را موضوع جنگ کنند نیز دچار دودستگی هستند. مثلاً، آمریکن اینترپرایز و «پروژه قرن آمریکایی جدید» به نقطه مشترک درباره ایران نمی‌رسند. کمیته «خطر فعلی»^۱ که مجموعه‌ای از متفکران دوره جنگ سرد است که اخیراً گرد هم آمدند تا یک سیاست خارجی تهاجمی را جلو ببرند نیز در مورد یک طرح در مورد ایران به نتیجه نرسیدند. حتی دو نفر از تندروترین‌های دولت هم با هم موافق نیستند. مثلاً، بولتون معاون وزارت خارجه در امر خلع سلاح در ماه نوامبر در جلسه‌ای از یهودیان در پاسخ به سؤالی در مورد امکان اقدام نظامی پیشدستانه علیه ایران گفت: «هیچ راهکاری از دستور خارج نیست» (۱۶) متقابلاً، داگلاس فایث معاون وزارت دفاع چنین حمله‌ای را «راه‌حل عاقلانه» نمی‌داند. (۱۷)

نومحافظه‌کاران اکنون به دو گروه ایده‌آلیست‌ها و واقع‌گراها تقسیم شده‌اند. در داخل دولت و لفتوویتز و الیوت آبرام که مشاور عالی رئیس جمهور در امور خاورمیانه است در گروه

اول قرار می‌گیرند. وقتی بوش در سال ۲۰۰۰ برای دموکراسی سخنرانی کرد و «استراتژی پیشرو برای پیشبرد دموکراسی برای آزادی خاورمیانه» و نیز ندای «انقلاب دموکراتیک جهانی» را سر داد، برمبنای نظر این گروه بود. سخنرانی معارفه بوش بعد از انتخاب مجدد که در آن بر گسترش دموکراسی در خاورمیانه تأکید می‌کند نیز مبتنی بر نظر این گروه است. دسته دوم همین شعارها را قبول دارد ولی در شکلی واقع‌گرایانه. این عده دموکراسی را نه برمبنای «نوع دوستی»^۱ بلکه به خاطر پیشبرد منافع ملی آمریکا می‌دانند. چارلز کراتامر^۲ و جین کرک پاتریک^۳ از این گروه هستند. این گروه اتحاد موقت با دیکتاتورها را نیز می‌پذیرند. دلیل امر نیز این است که این گروه مدعی است کار با این قبیل دیکتاتورها برای تلاش به منظور مقابله با خطر جهانی بزرگ‌تر علیه آزادی ادامه خواهد داشت. اظهارات خانم رایس در اولین جلسه کمیته روابط خارجی سنا مبنی بر اشتباه بودن کارهای قبلی واشنگتن در کار با دیکتاتورها نیز مؤید قوت یافتن گروه ایده‌آلیست‌ها است. در مورد ایران هر دو گروه ایده‌آلیست و واقع‌گرا برابر هستند. در واقع ایران مرکز برخورد این دو گروه است. هر طرحی که دسته اول می‌دهد و برای پیشبرد دموکراسی است، امنیت و منافع آمریکا را تحت الشعاع قرار می‌دهد. بالعکس، هر طرحی که از منظر امنیت توسط نومحافظه‌کاران واقع‌گرا پیشنهاد می‌شود، اهداف ایده‌آلیست‌ها را که پیشبرد دموکراسی در ایران است به مخاطره می‌اندازد.

همچنین می‌توان نظر نومحافظه‌کاران نسبت به ایران را در جاهای دیگر هم دید. کریستول، سردبیر مجله ویکلی استاندارد، بعد از جنگ عراق نوشت: «درگیری بزرگ بعدی که امیدواریم نظامی نباشد، ایران خواهد بود».^(۱۸) مکس بوث نیز در کتاب «جنگ سبعمانه صلح»^۴ به ایران توصیه کرد برای عدم رویارویی با لشکر سوم آمریکا دست از تلاش برای

1. Altruism

2. Krauthammer

3. Kirk Patrick

4. Savage War of Peace

سلاح‌های کشتار جمعی بردارد. از دید نومحافظه‌کاران، واشنگتن در دو مرحله فرصت را از دست داد. یک مرحله قبل از حمله به عراق بود که از دید آنها وضعیت ایران آشوب‌زده بود و مرحله بعدی بلافاصله بعد از حمله به عراق بود. در وضع حاضر، راه‌حل نومحافظه‌کاران «آزادسازی» برای تأخیر در هسته‌ای‌شدن ایران است. ضمن آن که آنها نمی‌خواهند راه عراق را رفته و از طریق نیروی نظامی دموکراسی را بر ایران تحمیل کنند.^(۱۹) در مجموع با توجه به اختلاف نظر دو جناح در بین نومحافظه‌کاران، یک نظر این است که سیاست واشنگتن در قبال جمهوری اسلامی ایران به بن‌بست رسیده است.

تصور بوش از تحولات داخلی ایران

عامل دیگری که می‌تواند در تعیین سیاست بوش در قبال ایران تعیین‌کننده باشد تحولات داخلی ایران است. در واقع این یک پارادایم یا اصل کلی غالب در سیاست واشنگتن از ابتدای انقلاب تا به امروز بوده است که براساس آن نسبت به جمهوری اسلامی ایران تعیین سیاست می‌نموده‌اند. از این نظر، شاید هیچ کشور دیگری در تعیین سیاست نسبت به جمهوری اسلامی ایران تا این اندازه به تحولات داخلی ایران بها ندهد. از این حیث به‌طور گذرا می‌توان چند مرحله قابل تشخیص را مورد توجه قرار داد.

مرحله اول زمانی است که دولت موقت مرحوم مهندس بازرگان حاکم بود. در این مقطع آمریکا «میان‌روها» را در برابر «تندروها» قرار می‌داد که در واقع دولت موقت و همفکران آنها میان‌رو و بخش اعظم عناصر اصلی انقلاب و در رأس آن روحانیت تندرو و انقلابی به حساب می‌آمدند. به‌همین دلیل در این مقطع تحکیم جناح میان‌رو سیاست اصلی واشنگتن بود.

مرحله دوم با استعفای دولت موقت و نیز اشغال سفارت آمریکا معادله کلاً عوض شد. از اشغال سفارت تا شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران جامعه سیاسی ایران تا حد زیادی یک پارچه بود. از آغاز جنگ تحمیلی سیاست آمریکا به کلی تغییر کرد. از شروع جنگ تا زمان آزادی خرمشهر واشنگتن در واقع مترصد نتیجه جنگ بود و سیاست بی طرفی را اتخاذ کرد. بعد از آزادی خرمشهر سیاست واشنگتن بر مبنای موازنه بین دو طرف جنگ رقم می خورد؛ به این معنا که به میزانی که این احساس به وجود می آمد که صدام در خطر است به همان میزان واشنگتن به سمت عراق تمایل پیدا می کرد تا این که در مرحله نهایی جنگ حمایت بی پروای این کشور از عراق شکل گرفت. در این مدت نگاه آمریکا در قبال جریانات داخلی جمهوری اسلامی ایران مبتنی بر «عمل گراها» در برابر «آرمان گراها» بود. نماد عمل گرایی نیز از دید واشنگتن حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی بود. در این مقطع سیاست اصلی واشنگتن این بود که باید با جمهوری اسلامی ایران کنار آمد ولی باید با جریانی کار کرد که آنچنان دارای پایگاه داخلی باشد که اگر بحث تشنج زدایی با آمریکا را مطرح کرد فشارهای داخلی را نیز تحمل کند.

مرحله سوم، بعد از جنگ نیز با مطرح شدن قضیه سلمان رشدی و موضع گیری های امام (ره) برخی در واشنگتن مفهوم «خالص گردانی»^۱ در برابر واقع گرایی را در جمهوری اسلامی ایران مطرح کردند.

مرحله چهارم، ارتحال امام (ره) نیز مقطع بسیار حساسی از دید آمریکا بود. نظر نسبتاً غالب در آن زمان در آمریکا این بود که با ارتحال امام (ره) جامعه ایران دچار جنگ داخلی خواهد شد. از نظر تشنج زدایی بین دو کشور هم این نظر وجود داشت که اگر رهبر و بنیان گذار

1. Puritanism.

انقلاب خود در زمان حیات نتواند رابطه دو کشور را برقرار نماید، جانشین امام به سختی چنین کاری را خواهد کرد.

مرحله پنجم، بالاخره از دوم خرداد به این سو نیز اصلاحات در برابر ضداصلاحات مطرح شد. از دید واشنگتن اشغال سفارت آمریکا در ابتدای انقلاب و استعفای دولت موقت به دلیل اختلافات داخلی بین جناح‌های مختلف انقلاب بود. مقامات آمریکا طولانی شدن جنگ تحمیلی بعد از آزادی خرمشهر را نیز بر همین مبنا تحلیل می‌کنند. در دوره ریگان، ماجرای مک‌فارلین نیز مورد بسیار مهمی است که در روابط دو کشور درس‌های زیادی دارد. اولاً، کسانی که در واشنگتن در این مورد برنامه‌ریزی کردند براساس جناح‌بندی داخلی ایران بود.^(۲۰) ثانیاً، شکست سفر مک‌فارلین نیز به رقابت بین جریان‌های داخلی نسبت داده شد. به گفته کنت پولاک ماجرای مک‌فارلین نشان داد که ایران هنوز آمادگی جدی برای گفتگو با آمریکا را ندارد.^(۲۱)

در دور دوم کلینتون نیز که مصادف بود با ریاست جمهوری حجت‌الاسلام خاتمی، اقدامات کلینتون رئیس جمهور قبلی آمریکا و وزیر خارجه‌اش خانم مادلین آلبرایت برای بهبودی رابطه با ایران با شکست مواجه شد. در سفر آقای خاتمی به سازمان ملل در سال گفتگوی تمدن‌ها، کلینتون در سازمان ملل ضمن حضور در سخنرانی آقای خاتمی آمادگی کامل داشت تا به‌نحوی باب تماس و گفتگو را باز کند که طرف ایرانی رد کرد. سخنرانی خانم آلبرایت نیز با همین هدف طراحی شده بود. اگرچه در این سخنرانی جملاتی آورده شده بود که فتنه‌برانگیز بود،^۱ با این حال، هدف اصلی خانم آلبرایت ذوب کردن یخ در روابط دو کشور بود.

۱. در این سخنرانی از نهادهایی مثل قوه قضاییه و سپاه پاسداران به عنوان مراکزی که تحت کنترل فرد غیرمنتخب مردم است یاد شده بود.

به همین دلیل تا عذرخواهی برای کودتای ۲۸ مرداد علیه دکتر مصدق پیش رفت. با این همه هیچ‌کدام از تلاش‌های آمریکا در دوران هشت‌ساله ریگان و چه در دوران هشت‌ساله کلینتون موفقیت‌آمیز نبود. از دید واشنگتن علت اصلی عدم موفقیت، اختلاف بین جناح‌های داخلی جمهوری اسلامی ایران است.

به هر حال، تا قبل از تحولات اخیر و به خصوص انتخابات مجلس هفتم، بحث غالب در آمریکا این بود که ممکن است جریان‌ات داخلی ایران به مصالحه‌ای در مورد روابط دست یابند. ولی اکنون این نظر تغییر کرده است.^۱ البته شرایط بعد از یازدهم سپتامبر در آمریکا نیز زمینه‌ساز این تغییر نظر است. به هر حال نتیجه کلی این است که از این پس واشنگتن کمتر به جناح‌های داخلی جمهوری اسلامی ایران می‌اندیشد و بیشتر به فکر بهره‌برداری از جریان‌ات ضدانقلاب است. این نگرش با سیاست و دکتورین اعلام‌شده بعد از یازدهم سپتامبر در زمینه تغییر رژیم و ایجاد دموکراسی در خاورمیانه نیز سازگار است. طرح اقدام برای خاورمیانه بزرگ که از سوی بوش مطرح شده است اگرچه ابعاد آن همچنان نامشخص است و چه بسا خود آنها هم ندانند که چیست، با این حال جمهوری اسلامی ایران را نیز در بر می‌گیرد. روح اصلی این طرح مهندسی اجتماعی کل خاورمیانه است.

نکته اصولی این است که تا قبل از یازدهم سپتامبر این ایده در آمریکا به خصوص در بین جمهوری خواهان وجود داشت که کشورهایی مثل ایران به مثابه یکی از خانه‌های جدول بزرگی به نام خاورمیانه است که بدون توجه به تحولات داخلی آن می‌توان با رهبران آن وارد معامله شد.^۲ اما با حادثه یازدهم سپتامبر این نگرش در بین محافظه‌کاران تغییر ماهوی یافته

۱. این تغییر لحن را حتی در صحبت‌های سناتور جوزف بایدن در اولین جلسه استماع کمیسیون روابط خارجی کنگره خانم رایس وزیر خارجه جدید می‌توان دید.

۲. این مطلب به‌خصوص در زمان انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ آمریکا از سوی برخی از

است. حرف اساسی جدید این است که آنچه که در درازمدت منافع و امنیت آمریکا را تأمین می‌کند دموکراسی در کل منطقه است. از این رو تحولات داخلی کشورها و میزان وجود آزادی و دموکراسی یک امر ضروری در سیاست‌های آمریکا است و از این پس به سادگی حاضر به معامله با حکومت‌ها نیستند.^۱ علت امر نیز این است که در نیم قرن گذشته که محافظه‌کاران آمریکا براساس حفظ وضع موجود و برای حفظ منافع با هر رژیمی در منطقه کار می‌کردند نتیجه آن بن‌لادن در عربستان و ایمن ظواهری در مصر بوده است.

بنابراین، یک تغییر نگرش اساسی در بین محافظه‌کاران در مورد تحولات داخلی کشورها ایجاد شده است که نگاه به اوضاع داخلی کشورمان نیز از همین دریچه صورت می‌گیرد. برای شناخت بیشتر این تغییر در نگرش کافی است بحث‌های مبارزات انتخاباتی سال ۲۰۰۰ ریاست جمهوری را با ادبیات بعد از یازدهم سپتامبر در آمریکا مقایسه کنیم. در انتخابات سال ۲۰۰۰ اشکال اساسی بوش به رقیب خود ال‌گور این بود که دموکرات‌ها از ارتش آمریکا برای ملت‌سازی در دیگر کشورها مثل بوسنی استفاده می‌کنند.^۲ این در حالی است که در وضع موجود خود جمهوری خواهان ارتش آمریکا را برای تغییرات داخلی کشورها مورد استفاده قرار داده‌اند که نمونه بازر آن عراق و افغانستان است. در سطح ایدئولوژیک نیز اتفاقی که افتاده این است که راست سنتی رو به ارزش‌های لیبرالی و ویلسونی آورده است که سمبل آن پل ولفوویتز در دولت بوش است. توضیح آن که بر مبنای روش ویلسون، ارتش آمریکا مسئولیت بازسازی کشوری مثل عراق آرمان‌گرایی ویلسونی و گاهی روش جکسون را

دموکرات‌های متمایل به کار با جمهوری اسلامی ایران بیان می‌شد.

۱. این نکته را در گفته‌ها و نوشته‌های نومحافظه‌کاران می‌توان دید. خانم رایس نیز در اولین جلسه استماع کمیسیون روابط خارجی بعد از انتخاب به عنوان وزیر خارجه بر این نکته تأکید کرد.

۲. این جدال را می‌توان با مراجعه به سه جدال انتخاباتی بین بوش و ال‌گور در سال ۲۰۰۰ به روشنی دید.

چراغ راه خود قرار داده‌اند.^۱

در این زمینه تندروترین نومحافظه‌کاران کسانی مثل مایکل لدین هستند. مایکل لدین معتقد است ایران در مرحله قبل از انقلاب قرار دارد که می‌توان با اختصاص پول و شبکه‌های رادیو تلویزیونی همراه با پیام‌های رئیس‌جمهور آمریکا به مردم ایران، عامه مردم را وادار به قیام کرد. لدین می‌گوید: هفتاد درصد از مردم ایران دشمن حکومت هستند. وی بر این نظر است که اگر آمریکا توانست اتحاد شوروی سابق را ساقط کند، دلیلی وجود ندارد که نتواند این کار را در مورد جمهوری اسلامی ایران عملی نماید. ولی نومحافظه‌کاران نسبت به این سیاست به هیچ‌عنوان اشتراک نظر ندارند. برخی معتقدند «تغییر رژیم» مشکل بمب را حل نمی‌کند. خیلی از آنان نیز پیش‌فرض لدین مبنی بر فاصله مردم از حکومت در حدی که او می‌گوید را قبول ندارند. به‌عنوان مثال، مایکل گرشت عضو سابق سازمان سیا که خود از طرفداران جنگ به مفهوم اقدام پیش‌دستی علیه ایران می‌باشد معتقد است حکومت جمهوری اسلامی ایران ریشه‌دار است. گری اشمیت از پروژه قرن جدید آمریکا که یک سازمان تندروی نومحافظه‌کار است نیز می‌گوید: در ایران اصلاح‌طلبان و دموکرات‌ها تهی هستند.^(۲۲) به گفته وی حتی اگر رژیم سرنگون شود ممکن است انتقال قدرت به سرعت لازم صورت نگیرد و از این نظر جمهوری اسلامی ایران زمان را به نفع خود تغییر دهد. اکنون بین نومحافظه‌کاران هم این نظر وجود دارد که با تغییر حکومت لزوماً نمی‌توان ایران را از داشتن بمب منع کرد، زیرا، این یک خواست ملی است. حتی سلطنت‌طلب‌هایی مثل زاهدی (وزیر خارجه شاه) از ایران هسته‌ای دفاع می‌کنند. زاهدی می‌گوید: «ایران صلح‌دوست هسته‌ای که در پی صدور ایدئولوژی نباشد، برای انگلستان هسته‌ای خطری ندارد».

۱. رجوع شود به نظر کسانی مثل آقای جوزف نای نظریه‌پرداز لیبرال روابط بین‌الملل.

یک عامل اساسی دیگر هم باید مورد توجه باشد؛ و آن نگاه آمریکا به ایران بعد از فروپاشی شوروی سابق است. توضیح آن که تا قبل از فروپاشی شوروی دید واشنگتن به جمهوری اسلامی ایران در قالب نظریه جنگ سرد بود؛ به این معنا که اگرچه واشنگتن جمهوری اسلامی ایران را در این دوره به عنوان کشوری مقابل خود می‌دید، اما با توجه به وجود خطر بزرگ‌تر که همچنان بلوک شرق بود، ثبات و تمامیت ایران برای آنها اهمیت داشت. در همین ارتباط، واشنگتن تحولات داخلی ایران را در دوره جنگ سرد و دهه اول انقلاب به گونه‌ای نگاه می‌کرد که مورد سوءاستفاده شوروی قرار نگیرد. به همین دلیل، در اکثر موارد، نظریه پردازان و تحلیل‌گران استراتژیک آمریکا حتی رقابت‌های جناحی جمهوری اسلامی ایران را به گونه‌ای تحلیل می‌کردند که براساس آن ممکن است یک طرف در جنگ داخلی از شوروی تقاضای مداخله کند. به هر حال، با فروپاشی شوروی این ادبیات دیگر وجود ندارد. به همین دلیل بعد از جنگ سرد واشنگتن اعلام کرد که این کشور از این پس در زمینه امنیت و تمامیت ایران مسؤولیتی ندارد.

جورج بوش و ایران بعد از یازده سپتامبر

حادثه یازدهم سپتامبر بر سیاست واشنگتن نسبت به جمهوری اسلامی ایران نیز اثر گذارد. اثر این حادثه این بود که اگر در دوره قبل یعنی زمان کلیتون ایران را به عنوان کشور «سرکش» می‌نامیدند، این بار جورج بوش آن را بخشی از «محور اهریمنی» خواند. مبنای این سیاست این بود که جورج بوش دکترین جدید خود را این‌طور اعلام کرد که «هر که با ما نیست علیه ما است و هر کس از تروریست‌ها حمایت کند و به آنها پناه دهد، با تروریست‌ها تفاوتی ندارد». براساس دکترین جدید جورج بوش، تروریسم دارای گستره جهانی از این پس خطر اصلی است و حزب‌الله یکی از این سازمان‌ها است که جمهوری اسلامی ایران نیز از آن

حمایت می‌نماید. منشأ خطر دیگری که از دید واشنگتن وجود دارد اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی است. به‌زعم دولت بوش، وجود این نوع جنگ‌افزار در دست کشوری مثل جمهوری اسلامی ایران که در ضمن با سازمان‌هایی مثل حزب‌الله و جنبش‌های فلسطینی رابطه دارد خطر را از دید واشنگتن دوچندان می‌نماید.^(۲۳) رابرت کیگن می‌گوید: «تروریسم و سلاح کشتار جمعی به عنوان پارادایم سیاست خارجی بعد از یازدهم سپتامبر شده است.»^(۲۴) اینها همه در کتاب گراهام آلیسون تحت عنوان «تروریسم هسته‌ای» جمع شده است.^(۲۵) آلیسون عبارت فاجعه تعیین‌کننده قابل پیشگیری را مطرح می‌نماید. وی دیدار القاعده با عناصر پاکستانی در اوت سال ۲۰۰۱ را عنوان می‌کند و می‌گوید متجاوز از بیست آدرس وجود دارد که تروریست‌ها می‌توانند از آن سلاح هسته‌ای به دست آورند: شوروی سابق، کره شمالی، ایران و حتی ایالات متحده آمریکا.^۱ کاخ سفید همانند قبل ماهیت جمهوری اسلامی ایران را نیز یک خطر تلقی می‌کند. بنابراین، سه عنصر در کنار یکدیگر تهدید عمده‌ای علیه واشنگتن به حساب می‌آید: حکومتی که «یاغی» است؛ «حامی گروه‌هایی مثل حزب‌الله» است؛ و دنبال بمب هسته‌ای نیز هست.^(۲۶)

قبل از یازدهم سپتامبر، جورج بوش در ابتدای اولین دور از ریاست جمهوری خود تلاش فراوانی نمود تا سیاست خود نسبت به جمهوری اسلامی ایران را تعریف نماید ولی در نهایت این تلاش به جایی نرسید. بعد از یازدهم سپتامبر هم به‌رغم آن که ایران جزو محور

۱. گراهام آلیسون راه مقابله را «سه نه» به شرح زیر می‌داند:

1. No Loose Nukes; 2. No New Nuke State; 3. No New Nascent Nukes.

به گفته آلیسون برای قطع دسترسی تروریست‌ها به مواد لازم تمرکز بر روی ایجاد ائتلاف درباره تروریسم هسته‌ای باید اولویت ملی مطلق شود. به گفته او بوش در عراق آدرس اشتباه رفت که نه سلاح کشتار جمعی وجود داشت نه با تروریست‌ها ارتباط چندانی دیده شد و تاکنون ۱۴۴/۴ میلیارد دلار هزینه بیهوده کرده است. این در حالی است که مهار، سالیانه ۲/۵ میلیارد دلار هزینه بیشتر ندارد.

اهریمنی قرار داده شد با این حال استراتژی برخورد با ایران نامعلوم ماند. توضیح آن که جورج بوش برای مقابله با محور اهریمنی موردنظر استراتژی تغییر رژیم را از طریق اقدام نظامی پیشدستانه طراحی نمود ولی در مورد جمهوری اسلامی ایران به بن‌بست رسید و مسأله مکتوم ماند.

ناگفته نماند که بلافاصله بعد از یازدهم سپتامبر عده‌ای در واشنگتن تلاش کردند جمهوری اسلامی ایران را قبل از صدام هدف قرار دهند ولی صدای آنها به جایی نرسید. (۲۷) بعد از سرنگونی صدام نیز که هنوز تصور می‌شد پیروزی سریع و کامل در عراق تضمین شده است، همان گروه تلاش کرد و اعلام نمود که ایران «نوبت» بگیرد. اما تحولات مربوط به عراق حتی تندترین جریان در واشنگتن را وادار نمود تا حداقل تغییر لحن دهد. با این حال، علت اصلی بلا تکلیف ماندن سیاست آمریکا در قبال ایران این بوده است که نه تنها در بین نخبگان آمریکا بلکه در خود کابینه بوش هم نسبت به برخورد با جمهوری اسلامی ایران اختلاف نظر جدی وجود داشته است.

دور دوم ریاست جمهوری بوش و ایران

ایران به دلایل مختلفی اولویت سیاست خارجی بوش در دور جدید می‌باشد. مهم‌ترین دلایل عبارت است از: ۱. برنامه هسته‌ای؛ ۲. نقش ایران در عراق. در این زمینه رامسفلد وزیر دفاع آمریکا گفته است که ایران به منظور مداخله در انتخابات عراق پول و نفر به این کشور می‌فرستد؛ ۳. اتهام ایران به تروریسم. با این همه، اصلی‌ترین مشکل فیما بین دو کشور در وضع حاضر و تا انتهای دوره چهارساله ریاست جمهوری بوش موضوع هسته‌ای است. به گفته ریچارد هاس بزرگ‌ترین چالش در برابر دولت بوش کره شمالی و ایران است. در این زمینه، اولین سؤالی که مطرح می‌شود یافته‌ها و درک آمریکا نسبت به

پیشرفت‌های هسته‌ای کشورمان است. به گفته هاس، «کره شمالی بین شش تا ده بمب داشته و یا لاقط سوخت لازم برای ساخت این تعداد بمب را دارد. ایران نیز بسیار سریع‌تر از آن که کسی بداند در غنی‌سازی جلو رفته است. هر یک از این دو کشور در صورت هسته‌ای شدن برای منطقه خود «نقطه بر هم خوردن تعادل»^۱ خواهند بود؛ زیرا همسایگان آنها همان راه را دنبال خواهند کرد. بوش سریعاً باید تصمیم بگیرد که چه چیزی را می‌تواند تحمل کند و کدام را تحمل نمی‌کند».^(۲۸) دیوید کی^۲ در مورد برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران سه طبقه‌بندی ارائه کرده است:

۱. آنچه که آمریکا در مورد فعالیت‌های هسته‌ای ایران می‌داند،

۲. آنچه که واشنگتن فکر می‌کند، می‌داند.

۳. آنچه که آمریکا نمی‌داند و می‌خواهد بداند.

به گفته او آمریکا می‌داند که ایران تمام مراحل غنی‌سازی اورانیوم را تا حدی که برای سلاح‌های هسته‌ای مفید است طی کرده است ولی در مورد توانایی ایران در مورد سانتریفیوژ شک وجود دارد. البته در زمینه پلوتونیوم نیز اطلاعات کمتری موجود است. آنچه که آمریکا فکر می‌کند می‌داند در مقایسه با آنچه که واقعاً می‌داند نیز در چند زمینه است:

آمریکا فکر می‌کند که ایران موفق به غنی‌سازی اورانیوم بیش از آن حدی که اذعان می‌کند، بوده است. «فکر می‌کنیم ایران غنی‌سازی تا ۹۰-۸۰ درصد را انجام داده است. فکر می‌کنم ایران از روسیه و چین بیش از آنچه که اقرار می‌کند کمک‌هایی دریافت کرده است. فکر می‌کنیم که حداقل ایران بیش از یک طرح برای بمب هسته‌ای دارد».^(۲۹) به گفته برخی از

1. Tipping Point

۲. دیوید کی از مقامات عالی سابق سازمان سیا است که سال ۲۰۰۳ برای تحقیق در مورد وضعیت سلاح کشتار جمعی عراق مسوولیت داشت.

مقامات آمریکایی «ما قویاً معتقدیم ایران بمب دارد ولی نیاز به مدرک داریم».^(۳۰)

دیوید کی ادامه می‌دهد: «آنچه که نمی‌دانیم خیلی اساسی است؛ از جمله، سیر تاریخی برنامه هسته‌ای ایران، فهرست کامل کشورهای فراهم‌کننده و اینکه، چه فعالیت‌هایی همچنان پنهان است. همچنین، در زمینه میزان فعالیت‌های ایران برای بمب هسته‌ای، کسانی که از برنامه‌های هسته‌ای منفعت می‌برند و اینکه در خارج از ایران با چه کسانی در تماس هستند، اطلاعات کامل نداریم و نیات آنها را برای آینده نمی‌دانیم».^(۳۱) در زمینه کمک خارجی، تا قبل از مطرح شدن دانشمند هسته‌ای پاکستان، بیشترین تأکید آمریکایی‌ها بر روسیه بود، اما این نظر اکنون تغییر کرده است. در این ارتباط، آینه‌ورن معاون وزیر خارجه آمریکا در امر خلع سلاح در زمان کلینتون معتقد است در دهه ۱۹۹۰، فرض این بود که ایران بیشترین کمک خود را در زمینه فن‌آوری راکتور و ایزوتوپ لیزر دریافت می‌کرد، لذا هیچ توجهی به تماس‌های این کشور با عبدالقدیرخان نشد و چنانچه ایران طی چند سال آینده به بمب دست پیدا کند به خاطر روس‌ها نیست، بلکه به دلیل کمک‌هایی است که از پاکستانی‌ها گرفتند.

از نظر قصد و نیت در مجموع، در غرب به‌خصوص در آمریکا این اجماع نظر وجود دارد که ایران به دنبال سلاح هسته‌ای است. به‌طور مشخص، در آمریکا یک تقارن غیرمعمول، بین جمهوری خواهان و دموکرات‌ها، در این زمینه دیده می‌شود.^(۳۲) سؤال اساسی آمریکا و دیگران درباره زمانی است که ایران به نقطه غیرقابل بازگشت در روند ساخت بمب خواهد رسید. در این زمینه نیز اجماع نظر این است که ایران سریع‌تر از آن چه که فکر می‌شد پیشرفت کرده است. به گفته گروست «ایران در حال نزدیک شدن به خط پایان است. سرویس‌های اطلاعاتی اسرائیل و فرانسه هر دو فکر می‌کنند که ایران به بمب نزدیک است».^(۳۳) این در حالی است که آیالون سفیر اسرائیل در واشنگتن اظهار می‌کند که ایران به نقطه غیرقابل بازگشت دست نیافته است. سرویس اطلاعاتی آمریکا فاصله بین یک تا پنج سال را مطرح می‌کند. با

این حال، به گفته آیزن‌اشتات کارشناس ارشد مؤسسه واشنگتن در امور خاور نزدیک «چون آژانس بین‌المللی انرژی اتمی خیلی زود وارد شد، چندین هزار سانتریفیوژ هنوز به کار نیفتاده است». (۳۴) دنیس راس هم معتقد است «هنوز می‌توان از هسته‌ای شدن ایران جلوگیری کرد». (۳۵) اما، دانالی از مؤسسه آمریکن اینترپرایز می‌گوید: «اسب به میزان نود درصد از اصطبل خارج شده است».

در زمینه انگیزه‌های ایران برای هسته‌ای‌شدن و نیز میزان تهدیدی که ایران هسته‌ای برای آمریکا دارد نیز اختلاف‌نظراتی دیده می‌شود. مثلاً، در مورد انگیزه جمهوری اسلامی ایران برای هسته‌ای‌شدن، راثول گروشت معتقد است: «ایران تجربه عراق و کره شمالی را دیده است. کره شمالی به دلیل داشتن بمب از حمله آمریکا رها شد، به همین دلیل ایران فکر می‌کند که بمب مانع حمله ارتش آمریکا به آن کشور است». (۳۶) امانوئل والراشتاین هم می‌گوید: «واشنگتن به این دلیل به عراق حمله نظامی کرد که مطمئن شد صدام سلاح کشتارجمعی ندارد». (۳۷) برخی دیگر از متخصصان معتقدند ایران از جنگ اخیر آمریکا علیه عراق این نکته را به دست آورد در حالی که تهدید به سلاح کشتارجمعی نمی‌تواند عاملی برای بازدارندگی حمله آمریکا بشود. ولی داشتن بمب هسته‌ای همانند کره شمالی احترام جامعه بین‌المللی را به همراه خواهد داشت. به گفته ری‌تکیه استاد دانشگاه دفاع ملی آمریکا «سلاح هسته‌ای با چشم‌انداز تنبیه طرف مقابل احساس امنیت می‌دهد». (۳۸) گوردن متخصص روابط آمریکا و اروپا می‌گوید: «اروپایی‌ها فکر می‌کنند که ایران به دلایل خوبی دنبال سلاح‌های هسته‌ای است و هر دولت دیگری در ایران نیز همین خواسته را تقویت خواهد کرد. ولی این به علت تسجریه و تحلیل آنها از منافع و هزینه آن می‌باشد». (۳۹) رابین رایت تحلیل‌گر مطلع واشنگتن پست هم می‌گوید: «ایران در یک منطقه هسته‌ای زندگی می‌کند و نیروهای آمریکایی در کشورهای هم‌مرز آن حضور جدی دارند. به علاوه، در جنگ هشت ساله با عراق، هنگامی

که صدام حدود ۵۰ هزار ایرانی را با سلاح‌های شیمیایی کشت، جهان هیچ کاری نکرد، بنابراین، امکان همکاری ایران کم است مگر این که آمریکا در معامله نهایی مشارکت کند».^(۴۰)

در زمینه تهدید بودن برنامه هسته‌ای ایران برای غرب و به‌خصوص آمریکا اجماع نظر بر تهدید است. در عین حال، تعداد کمی هم معتقدند خیلی نباید بر تهدید بودن ایران هسته‌ای پافشاری کرد، به‌خصوص اگر ایران متقاعد شود که بمب را صرفاً برای دفاع از خود در نظر بگیرد. مثلاً، میخائیل مک‌فال عضو مؤسسه هورر در مخالفت با اقدام نظامی آمریکا علیه تأسیسات هسته‌ای ایران می‌گوید: «حتی ایران هسته‌ای هم تهدیدی علیه آمریکا نیست و بنابراین، قبل از آن که واشنگتن دست به هرگونه اقدامی بزند باید در این زمینه تجدیدنظر کند».^(۴۱) جورج پرسویچ کارشناس ارشد بنیاد کارنگی در امر خلع سلاح نیز معتقد است آمریکا در نهایت باید برای بازدارندگی آماده شود.

بازیگرانی که از هسته‌ای شدن ایران هراس دارند، اسرائیل، آمریکا و در مرحله بعد اروپا است. با این همه، طی یک سال گذشته معلوم شده است که اروپا احساس خطر زیادتری می‌کند. روسیه نیز با مطرح شدن نظنز و چرخه سوخت ایران موضع جدیدی پیدا کرده است. همه این عوامل باعث شده است تا آمریکا که بازیگر اصلی است به سادگی اجماع بین‌المللی علیه کشور ما را سامان دهد. آن‌طوری که جفری کمپ کارشناس ارشد مؤسسه نیکسون می‌گوید: «در بین سرویس‌های اطلاعاتی اروپا، تا سال قبل فرانسه و انگلیس خطر را جدی می‌دیدند، اما از حدود یک سال قبل به این سو سرویس اطلاعاتی آلمان هم به همین ارزیابی رسیده است».^(۴۲) در این ارتباط گفته می‌شود: «برخلاف مورد عراق در سطح دیپلماتیک بین اروپا و آمریکا از نظر ماهیت خطر اختلاف نظر وجود ندارد».^(۴۳) با این همه خطری به نام چسبندگی سلاح‌های کشتار جمعی و گروه‌های تروریستی در کنار بحث کشورهای «یاغی» که هر دو از اولویت‌های بوش است برای اروپا دارای اولویت نیست.

نقش اروپا

به‌زعم کارشناسان آمریکایی «این اولین بار است که اروپا متوجه می‌شود که خطر بر روی پاشنه درب آنها است. اگر برنامه موشکی، برنامه بمب و همجواری اروپا یا خاورمیانه را نیز در نظر آورده‌ایم، در این صورت اروپا موضوع را جدی‌تر از هر زمانی خواهد دید. درازمدت نیز با احتمال عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا، ایران هسته‌ای در هم‌مرزی با اروپا مشکل اروپا را بیشتر خواهد کرد. بنابراین، به یک اعتبار مسأله هسته‌ای ایران یک موضوع اروپایی است، صرف‌نظر از این که واشنگتن چه بگوید».^(۴۴) به گفته گوردون: «اختلاف آمریکا و اروپا در برنامه هسته‌ای ایران بر سر این است که آیا ایران می‌خواهد بمب داشته باشد و یا صرفاً به توانمندی ساخت و توقف در آن نقطه فکر می‌کند».^(۴۵) بر همین اساس همان‌طور که آرمیتاژ معاون وزیر خارجه پاول تأیید می‌کند «فعالاً استراتژی آمریکا پلیس خوب در برابر پلیس بد است».^(۴۶) در واقع پلیس خوب اروپا و پلیس بد آمریکا است.

گوردون در زمینه رابطه آمریکا و اروپا در برخورد با ایران سه مطلب را مطرح کرده است: ۱. اروپایی‌ها چه فکر می‌کنند و چه می‌خواهند انجام دهند، ۲. آنها از آمریکا چه انتظاراتی دارند، ۳. آمریکا در این رابطه چه می‌تواند بکند. وی معتقد است: «برای اروپایی‌ها ایران هسته‌ای غیرقابل قبول است ولی گزینه‌های آمریکا را نیز غیرقابل قبول می‌دانند. به لحاظ تئوریک ایران هسته‌ای برای اروپایی‌ها قابل قبول نیست ولی در نهایت ممکن است در عمل مورد قبول واقع شود و شاید در مورد آمریکا هم همین‌طور باشد».^(۴۷) ضمناً، در دور دوم ریاست جمهوری بوش، اروپا طی یک‌سال‌ونیم آینده سرگرم مسائل داخلی از قبیل قانون اساسی اروپا خواهد بود. به‌طور کلی، در چالش‌های مهم بین‌المللی، اروپا بدون آمریکا قادر به انجام کاری نیست.^(۴۸) به هر حال، در سطح دیپلماتیک اروپا کار با ایران را آغاز کرد. همان‌طور

که قبل از این نیز سیاست گفتگو با ایران را - به جای تقابل که معمولاً سیاست واشنگتن بوده است - اتخاذ کرده بود.

در نتیجه، اولین مصالحه سه کشور اروپایی با ایران در اکتبر سال ۲۰۰۳ صورت گرفت. مرحله دوم کار اروپا با ایران از نوامبر سال ۲۰۰۴ و با موافقتنامه پاریس آغاز شد. نسبت به این توافق سؤالات زیادی مطرح می‌شود. از جمله این که چه عوامل مهمی در توافق اخیر بین ایران، فرانسه، آلمان و انگلیس اثرگذار بوده‌اند؟ چه عواملی در میزان موفقیت یا شکست مذاکرات ایران با اروپا تأثیر خواهند داشت؟ چه نقاط اشتراک و افتراقی بین سیاست اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها در مورد ایران وجود دارد؟ برداشت‌های اروپا و آمریکا نسبت به یکدیگر در مورد ایران چیست؟ چه گزینه‌هایی برای آمریکا در مورد ایران مطرح می‌باشد؟ گزینه‌های ایران در مورد اروپا و آمریکا چه می‌توانند باشند؟

در این ارتباط رایس از مؤسسه آمریکن اینتر پرایز می‌گوید: «ایران برای مدت طولانی به این توافق پایبند نخواهد ماند، اما این توافق موقعیتی را برای آمریکا فراهم آورده است که با ایران در مورد آینده امنیت استراتژیک صحبت داشته باشد». با این حال، به گفته وی «قبل از آن آمریکا باید با اروپا توافق نماید. نباید به ایرانی‌ها گفت که تحت هیچ شرایطی نمی‌توانند برای مصارف صلح‌آمیز رآکتور داشته باشند». رایس می‌گوید: «اگر مذاکرات اروپا شکست بخورد به این معنا است که ایران هرگز حاضر نیست از ساخت بمب دست بکشد».^(۴۹) گرشتم هم می‌گوید: «عملکرد اروپا از دید تعداد زیادی از مقامات آمریکایی شانسی برای پیروزی ندارد».^(۵۰) گفته می‌شود که بوش در دور دوم نمی‌تواند از اروپا در کوتاه مدت و میان مدت انتظاری داشته باشد. در مجموع موضع بوش درقبال توافق ایران و اروپا مبهم بوده است، به طوری که افراد مطلع آمریکایی هم برداشت‌های مختلف و گاهی متناقض دارند. مثلاً، در حالی که خانم پلتکا معتقد است «آمریکا از مذاکرات اروپا و ایران چندان استقبال نمی‌کند»،

پاتریک کلاسون از مؤسسه واشنگتن می‌گوید: «سیاست بوش پشتیبانی از رهبری اروپا» در این موضع است.^(۵۱) با این همه به نظر می‌رسد نظر خانم پلتکا درست باشد.

گفته می‌شود که آمریکا نمی‌بایستی منتظر شکست این مذاکرات بماند، آمریکا می‌بایستی سیاست‌هایش را با اروپایی‌ها هماهنگ کند؛ وگرنه ایران، از اختلافات سوءاستفاده می‌کند و یا اختلافات را تشدید کرده و دامنه عمل وسیع‌تری پیدا می‌کند؛ اگر اروپایی‌ها در مذاکراتشان با ایران شکست بخورند گنااهش را به گردن آمریکا می‌اندازند، بنا به برخی از نظرها اروپایی‌ها در مذاکراتشان با ایران با شکست روبه‌رو خواهند شد چون ایرانیان قصد مذاکرات جدی ندارند و می‌خواهند سلاح هسته‌ای داشته باشند؛ برخی هم می‌گویند اروپا و ایران می‌خواهند مشترکاً آمریکا را منزوی کرده و شکست دهند؛ نو محافظه‌کاران آمریکایی نیز با عدم مشارکتشان سعی در شکست مذاکرات اروپا و ایران دارند؛ یک نظر هم این است که آمریکا صرفاً منتقد سیاست‌های اروپاست ولی خود فاقد سیاست در برابر ایران می‌باشد.^(۵۲)

به گفته تام دانلی، «در صورتی که مذاکرات ایران و اروپا به شکست منجر شود، بوش در دور دوم لازم است یک تصمیم‌گیری اساسی داشته باشد که یا ایران هسته‌ای را قبول کند و یا این که دست به اقدام پیشدستانه نظامی علیه ایران بزند».^(۵۳)

گوردون می‌گوید: «به نظر اروپایی‌ها گزینه‌های فشار در مورد ایران کارساز نخواهد بود و لذا در این مورد اکراه دارند. اروپایی‌ها رفتن به شورای امنیت و تحریم‌ها را در سیاست‌هایشان منظور کرده‌اند. ولی می‌گویند اگر نهایتاً ایران نپذیرد سرانجام مسأله به شورای امنیت ارجاع خواهد شد». به نظر اروپایی‌ها «مهم تهدید به استفاده از تحریم و یا شورای امنیت است نه اعمال آن. اروپا بیشتر روش تدریجی و مرحله‌ای را در نظر دارد. به نظر آنها آمریکا می‌بایستی وارد قضیه شود چون «پلیس خوب» و «پلیس بد» دارای محدودیت‌های مربوط به خویش است. تنها راه‌حل برای تغییر محرکات ایران این است که

آمریکا هم کمی امتیاز برای ایران در نظر بگیرد و اروپا فشار بیشتری وارد کند. آمیزه‌ای از فشار اروپا و امتیاز آمریکا می‌تواند تغییردهنده رفتار ایران باشد». این در حالی است که برخی مانند رابرت مالی رئیس برنامه خاورمیانه‌ای «گروه بحران بین‌المللی» مذاکره مستقیم آمریکا با ایران را مطرح می‌کند؛ زیرا به گفته وی «تاکنون میانجی‌گری اروپا و سازمان ملل تنها به‌طور جزئی موفق بوده چراکه آنها نمی‌توانند به ایرانی‌ها آنچه را که می‌خواهند بدهند».^(۵۴) برخی از محافظه‌کاران مثل سوزان رایس «تعامل مستقیم آمریکا با ایران را مطرح می‌کنند».^(۵۵) این در حالی است که برخی مثل پاتریک کلاسون می‌گویند، «اقدام آمریکا برای ارائه طرح همه‌جانبه به ایران لطمه‌زدن به مذاکرات جاری به رهبری اروپا است».

راهکارهای پیش‌روی بوش در قبال ایران

در مجموع گزینه‌های پیش‌روی آمریکا از چند حالت تجاوز نمی‌کند که عبارت است از: ۱. مهار قوی^۱، ۲. معامله کلان^۲، ۳. تعامل گزینه‌ای^۳، ۴. به عقب‌راندن^۴، ۵. سیاست هویج و چماق^۵، ۶. بازدارندگی گسترش‌یافته^۵، ضمناً، سیاست تغییر رژیم ایران بخشی از گزینه مهار محسوب می‌گردد. استفاده از گزینه‌های نظامی نیز از اجزای سیاست مهار محسوب می‌گردد. ۷. تعلیق موقت روند غنی‌سازی ایران به عنوان بخشی از استراتژی به عقب‌بازگرداندن. ضمناً، گزینه‌های مزبور می‌توانند اجزایی از یک استراتژی کلی در مورد ایران باشند که در یک زمان و یا در زمان‌های مختلف به کار گرفته می‌شود. تنگ‌توکردن مهار ایران در چند زمینه مطرح است: ایجاد محدودیت در رفت‌وآمد مقامات ایرانی، ایجاد محدودیت در معاملات مالی

1. Robust Containment
3. Selective Engagement
5. Extended Deterance

2. Grand Bargain
4. Roel Back

ایران، ایجاد محدودیت برای برنامه‌های هسته‌ای ایران مثل کره شمالی و نیسی، برقراری محدودیت برای خدمات هوایی ایران و بالاخره حمایت بیشتر از مخالفان دولت ایران. اما اقداماتی که بوش ممکن است در قبال ایران انجام دهد عبارتند از:

۱. طرح مسأله ایران در شورای امنیت: یک فرض این است که آمریکا می‌داند جمهوری اسلامی ایران به دنبال ساخت بمب نیست ولی به دلایلی از قبیل بهانه‌گیری برای هدف قراردادن ایران طوری وانمود می‌کند که ایران به‌طور قطع به دنبال بمب است. بوش در این مورد در اجلاس سران در شیلی در بیستم نوامبر ۲۰۰۴ به صورت واضح اعلام کرد: «ایران در تلاش است تا بمب اتم بسازد»^(۵۶). قبل از این نیز بلافاصله بعد از امضای قرارداد بین اروپا و ایران پاول وزیر خارجه بوش در پاسخ به این که ایران گفته بود فعالیت هسته‌ایش صلح‌آمیز است گفت «ایران دروغ می‌گوید»^(۵۷) محافظه کاران واقع‌گرا مثل ریچارد هاس معتقدند بوش در دور دوم باید دو مسأله اساسی ایران و کره شمالی را حل کند. نومحافظه کاران هم معتقدند در نهایت بوش در دور دوم خود باید تصمیم بگیرد که آیا می‌تواند با ایران دارای برنامه بمب اتمی سر کند و یا اعلام کند که ایران هسته‌ای غیر قابل قبول است و اقدام پیشدستانه را مطرح نماید.^(۵۸) در این بین موضع بوش بردن ایران به شورای امنیت است^۱ ولی منتقدین می‌گویند بوش در این مورد هیچ استراتژی ندارد. مثلاً، هوارد بر من عضو دموکرات مجلس نمایندگان در این مورد می‌گوید: «من بارها از دولت سؤال کرده‌ام که اگر پرونده ایران به سازمان ملل برده شود، آنگاه چه اتفاقی خواهد افتاد ولی آنها جوابی نداده‌اند. من شرط می‌بندم که آنها نمی‌دانند».^(۵۹) آخرین گزارش شورای روابط خارجی آمریکا نیز براساس گفته صاحب‌نظران اذعان می‌کند که حتی اگر پرونده ایران به شورای امنیت برده شود، شانس این که اعضای شورا

۱. این مطلب را خانم رایس وزیر خارجه جدید بوش در اولین جلسه استماع در سنای آمریکا مورد تأکید قرار داد.

متقاعد شوند که ایران را تحریم کنند خیلی کم است. کنت پولاک عضو شورای امنیت ملی کلیتون هم معتقد است «حتی تهدید بردن به شورای امنیت هم یک بلوف است».^(۶۰) به گفته برخی از محافظه کاران «اقدام شورا نیز به هیچ عنوان مطمئن نیست».^(۶۱) به گفته برخی از خود نومحافظه کاران، راه حل نومحافظه کاران برای بردن ایران به شورای امنیت و اعمال فشارهای بین‌المللی به کشورمان فقط به دلیل شرایط سردرگمی است. به همین دلیل است که خیلی از نومحافظه کاران از این که بوش بتواند از هسته‌ای شدن ایران جلوگیری کند ناامیدند.^(۶۲) نماند که بلافاصله بعد از سال جدید خانم رایس اولین قدم در این ارتباط را بردن ایران به شورای امنیت ذکر کرد^۱ و چنی معاون رئیس جمهور بحث وضع تحریم‌های بین‌المللی علیه جمهوری اسلامی ایران توسط شورای امنیت را عنوان نمود.

در مورد این سؤال که آیا تحریم اقتصادی ایران عملی است یا نه، در گزارش شورای روابط خارجی آمریکا آمده است: «اکثر صاحب‌نظران معتقدند مسأله قبل از آن که به تحریم برسد مصالحه می‌شود. چین، روسیه و خیلی از کشورهای اروپایی در نفت ایران منافع دارند و احتمالاً با تحریمی که با این منافع تعارض داشته باشد مخالفت خواهند کرد».^(۶۳) به گفته متیو بون^۲ متخصص تحقیقات هسته‌ای در دانشگاه هاروارد، «هیچ‌کس نمی‌خواهد قیمت نفت از این بیشتر شود».^(۶۴)

۲. حمله نظامی به ایران: نسبت به حمله نظامی هم نظرات نومحافظه کاران یکی نیست. در حالی که برخی از نومحافظه کاران مثل فوئر معتقدند «حمله نظامی به ایران کارساز نیست».^(۶۵) نومحافظه کاران تندرو مثل کراتمایر از موسسه آمریکن اینترپرایز و اشمیت از مؤسسه قرن جدید آمریکا از الگوی حمله اسرائیل به عراق حمایت می‌کنند و معتقدند این

۱. اظهارات خانم رایس در اولین جلسه استماع کمیته روابط خارجی سنا.

2. Mathew Bunn

تنها راه به تأخیر انداختن ایران از دستیابی به بمب است. مخالفان این نظر معتقدند اسرائیل نمی‌تواند این کار را در مورد ایران انجام دهد. از نظر عملیاتی باید از خاک عراق عبور کند و این به معنای مباشرت آمریکا با اسرائیل در این حمله است و به همین دلیل به گفته یکی دیگر از نو محافظه‌کاران، در چنین حالتی چرا خود آمریکا اقدام نکند. نکته دیگر این است که شرط موفقیت در چنین عملیاتی دقت در انتخاب هدف است و این نیز اطلاعات دقیق می‌طلبد. تام دانالی از مؤسسه آمریکن اینترپرایز و ولسی رئیس سابق سازمان سیا معتقدند تکرار الگوی حمله اسرائیل به عراق در مورد ایران عملی نیست؛ چون، ایران امکانات خود را در نقاطی گسترده پخش کرده است که حتی سیا نتوانسته است بخش اعظم آن را کشف نماید. آیزن اشتات هم که بیش از همه در امر اقدام پیشدستانه تخصص دارد می‌گوید: «الگوی اسرائیلی منحصر به فرد است و در جای دیگری قابل تکرار نیست. ضمناً حتی اگر حمله نظامی موفق شود وجهه دموکراسی خواهی آمریکا را در منطقه به زیر سؤال می‌برد.» به گفته ولسی «حتی طرفداران اقدام نظامی پیش‌دستانه، نسبت به پیامدهای آن نگران هستند.» (۶۶)

۳. تکرار مدل لیبی: مشکل ایران پیچیده و چندلایه بودن است؛ گزینه‌های آمریکا در مورد ایران زیاد نیست، هر کدام با محدودیت‌های خاص خود مواجه می‌باشد و ضمناً بدون ریسک نمی‌باشد. یکی از گزینه‌های آمریکا هم تکرار الگوی لیبی است، یعنی، اگر ایران از تمام به اصطلاح سلاح‌های هسته‌ای و کشتار جمعی‌اش دست بردارد و به حمایت از «تروریسم» خاتمه بخشد، در مقابل آمریکا تحریم‌ها علیه این کشور را برمی‌دارد و رابطه دیپلماتیک با ایران برقرار می‌کند. این راه را خانم رایس در اولین جلسه استماع سنای آمریکا پس از پافشاری سناتور دموکرات جوزف بایدن برای نوعی تعامل آمریکا با ایران اعلام کرد.

کدام گزینه؟

در مجموع دو دید کلی در مورد ایران ارائه می‌شود. یک دید این است که بالاخره

آمریکا باید وارد تعامل با ایران شود. دید دوم این است که واشنگتن باید به سمت تقابل حرکت کند. در اینجا ابتدا به نظر اول پرداخته می‌شود:

۱. تعامل با ایران: از دید طرفداران کار با ایران شروع تعامل بین ایران و آمریکا با توجه به مشکلات اقتصادی و نگرانی رهبران سیاسی اهمیت دارد. با این کار رهبران ایران قانع می‌شوند که آنها می‌بایستی بین کسب سلاح‌های هسته‌ای یا داشتن یک اقتصاد سالم یکی را انتخاب نمایند. اروپایی‌ها معتقدند «می‌توان ساختار محرکات ایران را تغییر داد و این اساس تعامل اروپا با ایران است ولی عمدتاً استراتژی آنها بر مبنای ارائه امتیاز است».^(۶۷) کنت پولاک که یکی از افراد مؤثر در این زمینه است می‌گوید:

آمریکا نیازمند به «رویه‌ای سه‌لایه» می‌باشد. در مرحله اول معامله کلان می‌باشد. آمریکا می‌بایستی این گزینه را مطرح نماید ضمن آن که نباید خوش‌بین باشد، چون ایران باید بتواند موانع روانی و سیاسی را در زمینه روابط پشت‌سر بگذراند که تا به حال در این زمینه موفق نبوده است.

بعد از این مرحله، در صورتی که ایران معامله کلان را قبول نکند رویکرد فشار و امتیاز می‌تواند کارآیی داشته باشد. مشکل این است که دولت بوش چنین راه‌حلی را نمی‌پذیرد. چون نهایتاً می‌بایستی امتیازاتی به ایران داده شود. ضمناً، مسأله با اروپایی‌ها هم مطرح است. این رویکرد می‌بایستی خارج از شورای امنیت اجرا گردد. باید از قبل تمام امتیازها و فشارها مشخص گردد که چه عاید طرفین خواهد شد و یا چه کار بایستی بکنند. به نظر پولاک رویکرد واقعی امتیاز و فشار ممکن است بر رفتار ایرانیان تأثیر داشته باشد و اختلافات اروپا و آمریکا را برطرف نماید.

به گفته پولاک مرحله سوم تقویت مهار می‌باشد. فرض این است که امکان این که ایرانیان در آینده نزدیک «معامله کلان» را بپذیرند نیست. ضمناً، در روش فشار و امتیاز با اروپایی‌ها بتوان به توافق رسید و ایرانیان را قانع نمود. بنابراین، در نهایت راه تقویت مهار

مطرح می‌شود. در مورد تقویت مهار خانم دانیال می‌گوید: «باید مانع این شویم که ایران بتواند فن‌آوری دوگانه و دیگر عناصر لازمه برای برنامه‌های هسته‌ایش را فراهم کند. می‌بایستی خط قرمزها را مشخص نماییم. در این سیاست باید همواره شعار بوش دموکراسی در ایران باشد. مسأله این است که ایران هنوز تعامل با آمریکا را به نفع خود نمی‌داند ولی وقتی که مایل به تعامل باشد مسائل دیگر از جمله شعارها موضوع ثانوی خواهند بود.»^(۶۸)

۲. برخورد با ایران: در برابر طرفداران نظریه تعامل کسانی هستند که خط برخورد را مطرح می‌کنند. در این ارتباط راثول گرشت چهار راه‌حل کلی مطرح می‌کند: ۱. اذعان به شکست؛ ۲. بردن پرونده به شورای امنیت؛ ۳. تهدید به اعمال زور در صورت عدم‌پذیرش بازرسی همه‌جانبه و در هر زمان توسط ایران؛ ۴. اقدام نظامی مستقیم. این عده معتقدند معامله اروپا با ایران در نهایت کمک به ایران برای ساختن بمب است.^(۶۹) به هر حال این سیاست را گرشت این‌گونه توضیح می‌دهد:

۱. اذعان به شکست: یعنی همراهی با اروپا، عادت‌کردن به حکومت دینی هسته‌ای و پس‌گرفتن هر آنچه بوش و چنی بعد از یازدهم سپتامبر در زمینه‌هایی مثل حمله پیشدستانه و دکترین محور اهریمنی و سیاست کلی مبارزه با تروریسم مطرح کرده‌اند. نادیده گرفتن ارتباط ایران با گروه‌های «تروریستی» و بی‌توجهی به گزارش کمیسیون یازدهم سپتامبر در مورد رابطه القاعده و جمهوری اسلامی ایران نیز از نتایج سیاست اذعان به شکست است.^(۷۰)

۲. تلاش برای رأی‌گیری در شورای امنیت که ایران را در عدم تبعیت کامل از معاهده منع اشاعه معرفی می‌کند. در این زمینه احتمالاً نه اروپایی‌ها، نه روس‌ها و نه چینی‌ها همراهی نخواهند کرد. به گفته گوردون «اروپایی‌ها مایل به پیوستن آمریکا برای عمل نظامی و یا حتی تحریم علیه حکومت ایران نیستند و لذا بازرسی‌ها نیز محدودکننده ایران نخواهند بود.»^(۷۱) بنابراین، از این زاویه، مانور شورای امنیت می‌تواند به‌عنوان یک مقدمه برای یک حمله نظامی پیشدستانه به ظاهر منطقی باشد و به واشنگتن اجازه دهد که بگوید این کشور

تلاش سیاسی خود را کرده است. به هر حال، از آنجا که اروپایی‌ها هرگز قصد ندارند به صورت علنی آنچه را که در خلوت می‌گویند بیان کنند - این که ایرانی‌ها مصمم هستند، حداقل ابزار تولید سلاح هسته‌ای را به دست آورند - رفتن به شورای امنیت، بی‌فایده است.

۳. به اروپایی‌ها به صورت کاملاً شفاف گفته شود که آمریکا قصد دارد به صورت پیشدستانه به تأسیسات هسته‌ای ایران ضربه بزند، مگر آن که آنها به ایرانی‌ها تأکید نمایند که به بازرسان غربی باید اجازه فوری و دسترسی آزاد به هر سایت چالش‌برانگیز در ایران داده شود. اروپایی‌ها باید به ایران بگویند: «ماهواره‌های نظارتی آمریکا باید روی ایران تنظیم شوند تا مراقب حرکت‌ها و تماس‌ها باشند». این سیاست را برخی از لیبرال‌ها مثل دنیس راس هم تأیید می‌کنند.^(۷۲) به گفته گرشه اگرچه این سیاست ممکن است کارآیی داشته باشد، اما مورد تردید است. چه اروپایی‌ها و یا ایرانی‌ها احتمالاً از این امر خودداری خواهند کرد (ایرانی‌ها در ریسک‌پذیری بسیار بهتر از سه کشور اروپایی عمل می‌کنند).

۴. تنها گزینه واقع‌بینانه برای به تأخیر انداختن تولید سلاح هسته‌ای ایران برای سال‌ها یک ضربه نظامی پیشدستانه است. این حمله علیه کلیه تأسیساتی است که براساس اطلاعات آمریکایی‌ها، اروپایی‌ها، اسرائیلی‌ها و (به‌طور خاص) آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای مظنون به تولید سلاح هستند. گرشه در پاسخ به مخالفان حمله نظامی و امکان اینکه ایرانی‌ها علیه آمریکا متحد شوند می‌گوید: «ایرانی‌ها در حمله صدام به ایران دور یک پرچم جمع شدند ولی این امر منجر به پیش‌گیری از فروپاشی معنوی انقلاب اسلامی و عناد فزاینده مردمی نسبت به «روحانیت» نشد. میهن‌پرستی ایرانی‌ها ضمن خصومت آنها نسبت به روحانیت با حمله آمریکا به پایگاه‌های هسته‌ای کم نخواهد شد». وی در پاسخ به این نکته که در صورت حمله آمریکا، ایران در عراق به مقابله با آمریکا برمی‌خیزد می‌گوید: «در عراق نیز ایرانی‌ها توان عملیاتی ضربه به آمریکا را ندارند. علائق شیعیان عراقی با شیعیان ایرانی هم متفاوت است».

پلتکا در مورد حمله نظامی می‌گوید: «بعضی‌ها معتقدند که گزینه نظامی کار نخواهد کرد و برای خود من هم سؤال است ولی اگر آمریکا و دوستانش بدین نتیجه برسند که این تنها راه حل است ما می‌توانیم عمل مؤثری در مورد مسأله هسته‌ای ایران انجام دهیم». به گفته وی در مورد محدودیت‌های قدرت آمریکا خیلی اغراق شده است. (۷۳) دانالی از مؤسسه آمریکن اینترپرایز هم می‌گوید: «آنها (ایران) بمب را به دست خواهند آورد مگر این که ما حمله کنیم. این هم راه حل نیست. بنابراین، من معتقدم زمان برای پیشگیری تا حد قابل توجهی گذشته است. سؤال فعلی این است که چه کاری در مورد آن خواهید کرد». (۷۴)

در همین ارتباط پاتریک کلاسون معاون مؤسسه واشنگتن برای سیاست خاور نزدیک «افزایش حضور نظامی آمریکا در اطراف ایران و استقرار سلاح هسته‌ای بر روی کشتی‌های آمریکا در سواحل ایران را پیشنهاد می‌کند». او همچنین تقویت دفاع موشکی مثل آرو و گسترش چتر هسته‌ای آشکار برای کشورهای که مورد تهدید ایران هستند را مطرح می‌کند. به گفته او «مهار و بازدارندگی می‌تواند ایران را وادار نماید که به راه حل دیپلماتیک تن دهد. این راه حل همچنین می‌تواند امکان برخورد نظامی را در صورت نیاز در اختیار آمریکا قرار دهد». (۷۵)

برخی نیز جنگ تمام‌عیار را پیش‌بینی می‌کنند. مثلاً، سوزان رایس دستیار وزیر خارجه آمریکا از سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۱ و عضو ارشد فعلی مؤسسه بروکینگز می‌گوید: «بوش در آخرین مصاحبه خود در سال ۲۰۰۴ گفت ما در حال حاضر اهم خاصی در قبال ایران نداریم». به گفته او این نکته به معنای «رفتن بیشتر به سمت پذیرش ایران هسته‌ای است». (۷۶) در چنین شرایطی حمله محدود کمتر امکان‌پذیر است. با توجه به این که نمی‌توان مراکز هسته‌ای را نشانه‌گیری دقیق کرد، بنابراین عملیات موضعی به سختی می‌تواند به اهداف موردنظر برسد. در نتیجه، حملات ممکن است به یک جنگ تمام‌عیار توسعه پیدا کند، اگرچه تمایلی به آن نباشد. (۷۷)

در این ارتباط مجله نیویورکر مقاله پر سروصدایی توسط هersh چاپ نمود که طرح‌های نظامی بوش علیه ایران را برملا می‌کرد. بعد از این مقاله گمانه‌زنی‌های زیادی صورت گرفته است. برخی آن را ناشی از دعوای پنتاگون و سازمان سیا می‌دانند. اما عده‌ای هم این مقاله را کار خود نو محافظه‌کاران تلقی می‌کنند. براساس این تحلیل هدف نو محافظه‌کاران تحت فشار قرار دادن دولت بوش برای عقب‌نشینی از حرف قبلی است که اعلام نموده بود آمریکا اهرم زیادی در برابر ایران ندارد. براساس این تحلیل نو محافظه‌کاران با اقدامات اخیر مایلند فضای جنگی آغاز شده را ادامه دهند.

نتیجه

در مجموع بعد از انتخاب مجدد بوش می‌توان گفت که راه‌های برخورد با جمهوری اسلامی ایران دارای یک طیف است که یک سر آن را مهار همراه با کار با حکومت و سر دیگر اقدام نظامی است. به گفته میخائیل مک‌فال و عباس میلانی آنچه که آمریکا را در نهایت در برابر شوروی امنیت بخشید خلع سلاح نبود بلکه دموکراسی بود. در آن دوره ریگان ضمن آن که با رهبران شوروی مذاکره می‌کرد برای دموکراسی در شوروی هم فعالیت می‌نمود.^(۷۸)

مکس بوث هم معتقد است باید از الگوی اوکراین در مورد ایران استفاده نمود. وی می‌گوید البته، ایران در مقایسه با اوکراین تهدید بزرگ‌تری برای غرب است. او در پاسخ به آنهایی که می‌گویند دموکراسی در ایران ممکن نیست می‌گوید، تا دو هفته قبل در اوکراین نیز چنین چیزی به نظر نمی‌رسید. انتخاب خانم رایس به‌عنوان وزیر امور خارجه در واقع برای پیشبرد این سیاست‌های کلان رئیس جمهور است.^(۷۹)

الگوی دیگر نیز برخورد آمریکا با کشورهای هم‌چون لهستان است. در این ارتباط پیشنهاد می‌شود که بهترین راه برای تغییر رژیم ایران از طریق فرصت‌های موجود با تشویق شهروندان آن برای ریختن به خیابان‌ها و تظاهرات علیه حکومت است، که این مشابه همان

روشی است که موجب سرنگونی شاه شد. الگوهای دیگر تجارب شرق اروپا و اروپای مرکزی (لهستان)، شیلی و اندونزی است.^۱ در این طرح، هدف اصلی ایجاد شرایطی است که رهبری، خود از قدرت کناره‌گیری کند. هدف مهم در این روش تغییر رژیم با تکیه بر دو عنصر «فساد» و «دیکتاتوری» است. در این روش چنین فرض می‌شود که انگیزه تغییرات سیاسی به رهبری دانشجویان، روشنفکران و کارگران به تظاهرات گسترده و اعتصابات منجر می‌شود که باعث توقف سیستم می‌شود. به دنبال آن رهبری سیاسی به دلایل متعددی و عمدتاً ترس از امنیت کنار می‌رود. بنابراین، از یک سو فشار برای به اصطلاح دموکراسی در کنار حفظ دیگر فشارها حتی به مدت یک دهه مطرح است.

از سوی دیگر، استراتژی اصلی واشنگتن مبنی بر این است که با وجود تعلیق در غنی‌سازی زمان به نفع آنها است و کاری که اروپا می‌کند می‌تواند در نهایت به نفع آنها باشد. از این زاویه آمریکا به هزینه اروپا می‌خواهد مسأله را حل کند. بنابراین، چنانچه موضوع هسته‌ای ایران از طریق اروپا حل شود واشنگتن نفع برده است ضمن آن که بهای کار را اروپا پرداخت می‌کند. متقابلاً، اگر مذاکرات اروپا با ایران شکست بخورد، این نیز بهانه‌ای برای هموارکردن برخورد نظامی توسط نومحافظه‌کاران ایده‌آلیست است. بنابراین، در این صورت نیز این گروه بازنده نیست. از این رو در مجموع می‌توان گفت که شرایط فعلی به ضرر آمریکا نیست. لذا دلیلی وجود ندارد که دولت جدید بوش خود را نیازمند آن ببیند که بخواهد تصمیم‌گیری اساسی در مورد ایران داشته باشد یا به مذاکرات اروپا و ایران ملحق شود. از این حیث به نظر می‌رسد با توجه به صحبت خانم رایس در کنگره، الگوی ایده‌آل برای بحث هسته‌ای تکرار الگوی لیبی است.

ضمناً این اجماع نظر قطعی در آمریکا وجود دارد که اولویت درجه اول بوش در وضع

۱. روشن‌ترین نمونه در این زمینه گزارش اخیر کمیته‌ای به نام «خطر جاری» است که همه این موارد را شرح داده است.

حاضر عراق است. اگر اوضاع عراق در یک شرایط نسبتاً خوب و در یک فاصله زمانی کوتاه حل و فصل شود، امکان و فرصت طرح برخوردهای تند و نظامی با جمهوری اسلامی ایران افزایش می‌یابد. یک حالت دیگر هم وجود دارد؛ و آن این که باتوجه به این که عده‌ای برای برخورد نظامی مترصد فرصت و بهانه هستند، اگر وضع عراق بر هم بخورد به گونه‌ای که نقش ایران در این آشفتگی برجسته باشد، در این صورت نیز امکان طرح برخورد نظامی با ایران به وجود می‌آید.

در سطح کلان نیز از مجموع بحث‌های مطرح در واشنگتن این‌گونه استنباط می‌شود که اولاً، واشنگتن هنوز نمی‌داند که مسأله اصلی‌اش با جمهوری اسلامی ایران چیست. آنها هنوز نمی‌توانند تعیین تکلیف کنند که آیا با اصل نظام مشکل دارند و یا با رفتار آن. این مشکل در واقع از ابتدای انقلاب تا به امروز وجود داشته است. اگر رفتار جمهوری اسلامی ایران مورد نظر سردمداران کاخ سفید باشد دو مشکل مطرح می‌شود. یکی تروریسم و دیگری سلاح کشتار جمعی. بقیه موضوعات در واقع فرعی به حساب می‌آید. از سوی دیگر آمریکا در زمینه‌های مختلفی نیز با ایران منافع مشترک دارد و به ایران نیازمند است. واشنگتن هم اکنون دارای مشکلات اساسی در منطقه است و در آینده نیز این مشکلات نه تنها کم نخواهد شد بلکه بیشتر هم می‌شود زیرا منطقه به‌طور کل در حال گذر و بی‌ثباتی است و در این بین باثبات‌ترین و ضمناً مؤثرترین کشور در کلیه بحران‌های فعلی و آتی جمهوری اسلامی ایران است. بنابراین، از یک سو واشنگتن به ایران به صورت استراتژیک وابسته است و از طرف دیگر به دلیل ایدئولوژیک و وجود مانعی به نام اسرائیل و سوابق مملو از سوء تفاهم بین دو کشور و از جمله موضوع گروگان‌گیری در سفارت آمریکا و شکست سختی که در لبنان از حزب‌الله متحمل شده‌اند و آن را به ایران نسبت می‌دهند نمی‌تواند قدردان جمهوری اسلامی ایران باشد. بنابراین، آمریکا باتوجه به مجموع موانع به راحتی نمی‌تواند تجدیدنظر استراتژیک نسبت به ایران داشته باشد. با این همه، این‌طور به نظر می‌رسد که جورج بوش در

دور دوم ریاست جمهوری بیشتر به تغییر «رژیم» فکر می‌کند. اما نسبت به روش کار اختلاف نظر جدی در بین نومحافظه‌کاران حاکم دیده می‌شود.

آنچه که بسیار تعیین‌کننده است تحولات داخلی جمهوری اسلامی و میزان مشروعیت آن است. همه کسانی که بحث تغییر حکومت چه به شکل نظامی و چه به شکل سیاسی آشکار یا پنهان را مطرح می‌کنند براساس یک اصل نظر می‌دهند: آیا حکومت پذیرش مردمی دارد یا نه؟ در واقع اساس حمله آمریکا به عراق نیز همین اصل بود. از این جهت انتخابات ریاست جمهوری آینده در ایران نیز نقشی مؤثر در تصمیم‌گیری آمریکا نسبت به ایران ایفا می‌کند. باتوجه به مطالب گفته‌شده، آنچه که در این انتخابات اهمیت فراوان دارد میزان مشارکت است و نه اینکه چه کسی پیروز شود.



1. Patrick Cronin, Center for Strategic and International Studies (CSIS), Seminar Report, November 4, 2004.
2. Robert Niblett, CSIS, Nov. 4, 2004 .
3. Kurt Campbell, CSIS, Nov. 4, 2004.
4. *Ibid.*
5. N. B. C., Meet the Press, Nov. 13, 2004.
6. *American Enterprise Institute (AEI)* Foreign Policy in the Second Bush Administration, Nov.9, 2004.
7. Bush Interview, *New York Times*, Nov. 4, 2004.
8. Reuel Marc Gerecht, Tensions in the Middle East, *Weekly Standard*, Jan. 1, 2004.
9. Denis Ross, *The Council on Foreign Relations Report*, Jan - February 2005.
10. Geoffrey Kamp, *Nixon Center Report*, March 2004.
11. Kurt Campbell, *Op. Cit.*
12. The Brookings Institution, Saban Center for Middle East Policy, *Toward a New Iran Policy*, A Saban Center Symposium, Nov. 23, 2004, Washington D.C.
13. Franklin Foer, Identity Crisis, *The New Republic*, December 20, 2004.
14. *Ibid.*
15. *Ibid.*

16. *Ibid.*

17. *Ibid.*

18. *Ibid.*

19. *Ibid.*

20. New York Times, *Tower Commission Report*, 1985.

21. Brookings Institution, *Op. Cit.*

22. Franklin Foer, *Op. Cit.*

۲۳. برای مطالعه دقیق این تغییر رجوع شود به مقاله «کشور باغی تا محور اهریمنی: مهار تا اقدام پیش‌دستانه»، نوشته مصطفی زهرانی، مجله سیاست خارجی، سال شانزدهم، شماره ۲۱، بهار ۸۱.

24. *Boston Globe*, Aug. 17, 2004.

25. *Ibid.*

۲۶. مصطفی زهرانی، منبع پیشین.

۲۷. همان.

28. Richard Hass, *Economist*, Nov. 4, 2004.

29. Brookings Institution, *Op. Cit.*

۳۰. نیویورک تایمز، همزمان با ظهور اسرار هسته‌ای در تحقیقات عبدالقادرخان کسان دیگری مظنون

هستند. ۲۶ دسامبر ۲۰۰۴.

31. Brookings Institution, *Op. Cit.*

32. Marck Perelman, President Re-elect Bush Faces Benchmark test on Iranian Nukes Policy, *Forward*, Dec 4, 2004.

33. Gerecht, *Op. Cit.*
34. *Washington Institute for Near East Report*, October, 2003.
35. Dennis Ross, *Op. Cit.*, Jan-Feb 2005.
36. Franklin Foer. *Op. Cit.*
37. گفتگو با نگارنده در اجلاس کنفرانس اسلامی در ترکیه، اول دسامبر ۲۰۰۴.
38. *The Council On Foreign Relations Report*, Iran Nuclear Negotiations, November 3, 2004.
39. Michael Gordon, *Brookings Institution Report*, Nov. 20, 2004.
40. رابین رایت، برای اقدامات شجاعانه خود را رها کنیم، واشنگتن پست، ۳۰ دسامبر ۲۰۰۴.
41. Michael McFaul and Abbas Milani, *San Jose Mercy News (California)*, November 23, 2004.
42. Geoffrey Kemp, *Washington Institute Report*, October 2004.
43. Alan Isenberg, *Los Angeles Times*, November 28, 2004.
44. Geoffrey Kemp, *Op. Cit.*
45. Brookings Institution, *Op. Cit.*
46. Alan Isenberg, *Op. Cit.*
47. Brookings Institution, *Op. Cit.*
48. The Council On foreign Relations Report, *Op. Cit.*
49. American Enterprise Institute, *Op. Cit.*
50. Grecht, *Op. Cit.*
51. Patrick Clawson, Right Course on Iran, *Washington Post*, January 12, 2005.
52. American Enterprise Institute, *Op. Cit.*

53. Washington Post, Dec. 30, 2004.
54. Robert Malli, Year of 2005, Year of Moderation In the Middle East, *Christian Science Monitor*, 2005/1/3
55. Washington Post, *Op. Cit.*
56. Michael McFaul and Abbas Milani, *Op. Cit.*
57. *Ibid.*
58. American Enterprise Institute, *Op. Cit.*
59. Marc Perelman, *Op. Cit.*
60. *Ibid.*
61. *USA Today*, November 5, 2004.
62. Franklin Foer, *Op. Cit.*
63. The Council on Foreign Relations Report, *Op. Cit.*
64. Marc Perelman, *Op. Cit.*
65. Franklin Foer, *Op. Cit.*
66. *Ibid.*
67. Michael Gordon, *Op. Cit.*
68. Brookings Institution, *Op. Cit.*
69. American Enterprise Institute *Op. Cit.*
70. Gerech, *Op. Cit.*
71. Michael Gordon, *Op. Cit.*

72. Dennis Ross, *Op. Cit.*
73. American Interprise Institute, *Op. Cit.*
74. Franklin Foer. *Op. Cit.*
75. Marc Perelman, *Op. Cit.*
76. Washington Post, Dec. 30, 2004.
77. American Interprise Institute, *Op. Cit.*
78. Michael McFaul, and Abbas Milani, *Op. Cit.*
79. Washington Post, *Op. Cit.*

